

فصل دهم

کنگره‌ی دیکتاتوری شورائی

چنین مقدر شده بود که در روز بیست و پنجم اکتبر، دموکرات‌ترین-کسی چه داند، شاید نیز مهم‌ترین- پارلمان تاریخ جهان در اسمولنی اجلاس کند.

شوراهای محلی که خود را از قید نفوذ روشن فکرهای سازش کار آزاد کرده و بیشتر نمایندگان خود را از میان کارگران و سربازان به کنگره فرستاده بودند. بیشتر این نمایندگان اسم و رسمی از خود نداشتند، اما همه شایستگی خود را در عمل به اثبات رسانده و اعتماد دیرپای مردم را در حوزه های خود به دست آورده بودند. نمایندگان ارتش رزمی کم و بیش تماماً از سربازهای عادی ای تشکیل می شدند که محاصره ی کمیته های ارتش و ستاد فرمان دهی را درهم شکسته و به عنوان نماینده به کنگره آمده بودند. بیشتر آنان حیات سیاسی خود را با انقلاب آغاز کرده بودند. شخصیت آنان از یک تجربه ی هشت ماهه شکل گرفته بود. دانائی آنان اندک بود، اما همان مقدار اندک را به خوبی می دانستند. ظاهر کنگره از محتوایش سخن می گفت. نشان های افسری و عینک ها و کراوات های روشن فکرهای کنگره ی یکم اینک تقریباً به تمامی ناپدید شده بودند. رنگ خاکستری، چه در جامه ها و

چه در چهره ها، بر سرتاسر کنگره غلبه داشت. جملگی جامه های خود را در طی جنگ پوسانده بودند. بسیاری از کارگرهای شهرنشین پالتوی سربازی پوشیده بودند. نمایندگان سنگرها به هیچ عنوان تصویر زیبایی را تشکیل نمی دادند: ریش های نتراشیده، پالتوهای ژنده، کلاه های بلند پوستی روی موهای ژولیده، اغلب تکه ای پنبه نمایان از سوراخ، چهره های زمخت و باد و باران خورده، دست های زمخت و قاچ قاچ، انگشت های زرد از توتون، تکه های افتاده، کمربندهای آویزان، و چکمه های واکس نخورده و چروکیده، عوام الناس برای نخستین بار نمایندگان صدیقی بی کم و کاست به شکل خود و بدون رتوش به کنگره فرستاده بودند.

آمار این کنگره که در خلال ساعات قیام اجلاس کرد، بسیار ناقصند. در لحظه ی افتتاح ۶۵۰ نماینده ی با حق رأی در کنگره حضور داشتند. از این میان ۳۹۰ تن بلشویک بودند. البته همه ی اینان در حزب عضویت نداشتند، اما همه از گوشت و خون توده ها بودند، و برای توده ها جز راه بلشویزم راه دیگری باقی نمانده بود. بسیاری از نمایندگانی که با خود تردید و دودلی به همراه آورده بودند در جو گداخته ی پتروگراد به سرعت رو به بلوغ نهادند.

منشویک ها و سوسیال رولوسیونرها سرمایه ی انقلاب فوریه را چه آسان بر باد داده بودند! در کنگره ی شوراها در ماه ژوئن، سازش کاران از میان ۸۳۲ نماینده ۶۰۰ رأی را به خود اختصاص داده بودند. اینک مخالفان رنگارنگ سازش کار روی هم کمتر از یک چهارم کنگره را تشکیل می دادند. تعداد منشویک ها، همراه با گروه ملی پیرو آنان، روی هم فقط ۸۰ عضو بود که از این میان نیمی "چپ" بودند. از میان ۱۵۹ سوسیال رولوسیونر

- بر طبق گزارشات دیگر، ۱۹۰- در حدود سه پنجمشان چپ بودند. و علاوه بر این، سوسیال رولوسیونرهای راست در خلال همان جلسه ی کنگره هم چنان به سرعت آب شدند. در اواخر جلسه تعداد کل نمایندگان، بر طبق چند فهرست مختلف، به ۹۰۰ تن رسید. اما این رقم، با آن که چندین تن از نمایندگان مشاور را دربر می گیرد، از سوی دیگر شامل همه ی نمایندگان با حق رأی نیست. ثبت نام اعضاء به طور نامرتب صورت می گرفت؛ برخی از مدارک مفقود شده اند؛ اطلاعات مربوط به وابستگی های حزبی ناقص بودند. در هر حال، در موقعیت مسلط بلشویک ها در کنگره جای تردید نیست.

در یک رأی گیری غیررسمی که از نمایندگان به عمل آمد معلوم شد که ۵۰۵ شورا طرف دار انتقال تمام قدرت به دست شوراها هستند؛ ۸۶ شورا طرف دار حکومت "دموکراسی"؛ ۵۵ شورا طرف دار ائتلاف؛ ۲۱ شورا طرف دار ائتلاف، منتها بدون شرکت کادت ها. این ارقام، گرچه در همین شکل هم گویا هستند، تصویر مبالغه آمیزی از باقی مانده ی نفوذ سازش کاران به دست می دهند. طرف داران دموکراسی و ائتلاف از شوراهای بخش های عقب مانده و نقاط کم اهمیت تشکیل می شدند.

از نخستین ساعات صبح روز بیست و پنجم، جناح های مختلف به طور جداگانه در اسمولنی گرد هم نشستند. در جلسه ی جناح بلشویک ها فقط کسانی حضور داشتند که از وظایف رزمی معاف بودند. ساعت گشایش کنگره به تأخیر افتاده بود: رهبران بلشویک بر آن بودند که ابتدا کار کاخ زمستانی را تمام کنند. اما جناح های مخالف هم عجله نداشتند. آنان نیز باید تصمیم می گرفتند که چه باید بکنند، و این کار آسانی نبود. ساعت ها از پی یک دیگر

سپری شدند. جناح های فرعی در میان جناح ها جروبخت می کردند. انشعاب در میان سوسیال رولوسیونرها هنگامی رخ داد که قطع نامه ای دائر بر خروج از کنگره با ۹۲ رأی مخالف در برابر ۶۰ رأی موافق مردود شناخته شد. سوسیال رولوسیونرهای راست و چپ فقط در آخرین ساعات شب شب به اتاق های جداگانه رفتند. در ساعت هشت شب منشویک ها تقاضای تأخیر تازه ای را کردند: در میان آنان اختلاف نظر بسیار بود. شب فرا رسید. عملیات نظامی در کاخ زمستانی به درازا کشیده شد. اما دیگر درنگ امکان نداشت. باید به زبانی روشن با ملت گوش به زنگ سخن گفته می شد.

انقلاب هنر انباشتن فضا را به مردم آموخته بود. نمایندگان و مهمان ها و نگهبان ها تنگاتنگ یک دیگر در تالار جشن های دختران اشراف ازدحام کرده بودند و دائماً برای دیگران هم جا باز می کردند. هشدارهای پیاپی پیرامون خطر فروریختن کف تالار مؤثر نمی افتاد، هیچ کس هم حاضر نمی شد کمتر سیگار بکشد. ازدحام حصار دم به دم فشرده تر می شد و همه دو برابر معمول سیگار می کشیدند. جان رید به سختی توانست راه خود را از میان جمعیت پرهیاهوی اطراف درها باز کند. بخاری های تالار روشن نبودند، اما هوای تالار گرم و سنگین بود.

نمایندگان که در کنار درهای ورودی و خروجی های جانبی ازدحام کرده و روی لبه ی پنجره ها نشسته اند، اینک صبورانه منتظر به صدا درآمدن زنگ رئیس جلسه اند. تزلتلی، چیدزه، چرنوف- هیچ یک از آنان روی سکو دیده نمی شوند. فقط رهبران طراز دوم به تشییع جنازه ی خود آمده اند. مرد کوتاه قدی در لباس پزشکی های نظامی جلسه را در ساعت ده و چهل دقیقه به نام کمیته ی اجرایی افتتاح می کند. او می گوید که کنگره در چنان "شرایط

خاصی" اجلاس کرده است که او، یعنی دان، به پیروی از رهنمود کمیته ی اجرایی مرکزی از ایراد سخن رانی سیاسی خودداری می کند. هم پالگی های حزبی او در همین لحظات در کاخ زمستانی زیر آتش قرار دارند، "در حالی که در مقام وزیر صمیمانه به انجام وظیفه مشغولند." در هر حال، نمایندگان از کمیته ی اجرایی مرکزی ابدأ توقع دعای خیر ندارند. آنان با نگاهی خصومت بار به تریبون می نگرند. اگر حیات سیاسی این جماعت هنوز پابرجاست، آنان به ما و سودای ما چه کار دارند؟

آوانسوف، یکی از نمایندگان مسکو، به نام بلشویک ها پیشنهاد می کند که هیئت رئیسه متناسب با تعداد اعضای گروه ها انتخاب شود: ۱۴ بلشویک، ۷ سوسیال رولوسیونر، ۳ منشویک و ۱ انترناسیونالیست. جناح راست بلافاصله از شرکت در هیئت رئیسه سر باز می زند. گروه مارتوف فعلاً بی حرکت بر جای خود نشسته است؛ این گروه هنوز تصمیم خود را نگرفته است. هفت رأی به سوسیال رولوسیونرهای چپ تعلق می گیرد. کنگره با ترشرونی به این مناقشات مقدماتی می نگرد.

آوانسوف اسامی بلشویک هائی را که برای شرکت در هیئت رئیسه انتخاب شده اند اعلام می کند: لنین، تروتسکی، زینوویف، کامنف، رایکوف، نوگین، اسکلیاتسکی، کرلنکو، آنتونوف- اوفسینکو، ریازانوف، مورانوف، لوناچارسکی، کولنتای، استوچکا. سوخانوف می نویسد: "هیئت رئیسه مرکب از رهبران درجه اول بلشویک و شش (در حقیقت هفت) سوسیال رولوسیونر چپ بود." زینوویف و کامنف به رغم مخالفت فعالشان با قیام به عنوان اعضای منتفذ حزب در هیئت رئیسه گنجانده شدند؛ رایکوف و نوگین به عنوان نمایندگان شورای مسکو؛ لوناچارسکی و کولنتای به عنوان

تهییج گران محبوب آن ایام؛ ریازانوف به عنوان نماینده ی اتحادیه های کارگری؛ مورانوف به عنوان کارگر- بلشویک کهنه کاری که در جریان محاکمه ی نمایندگان دوما ی دولتی شجاعانه رفتار کرده بود؛ ریازانوف به عنوان رئیس سازمان لتونی؛ کرینکو و اسکلیانسکی به عنوان نمایندگان ارتش؛ آنتونوف اوفسینکو به عنوان رهبر نبردهای پتروگراد. فقدان نام سوردلوف در این میان یقیناً به این علت است که او خود این فهرست را تهیه کرده بود و در آن هنگامه کسی به فکر تصحیح فهرست نیفتاده بود. برای پی بردن به روحیه ی حزب در آن ایام کافی است به این نکته توجه کنیم که همه ی مخالفان قیام از هیئت رئیسه ی کنگره سر درآورده بودند: زینویف، کامنف، نوگین، رایکوف، لوناچارسکی و ریازانوف. از میان سوسیال رولوسیونرهای چپ فقط اسپیری دونوای ریزه اندام، شکننده، و شجاع، که به جرم ترور سرکوب کننده ی دهقانان تومبوفسک سالیان دراز در زندان با اعمال شاقه به سر برده بود، در سراسر روسیه معروفیت داشت. سوسیال رولوسیونرهای چپ "نام" دیگری در میان خود نداشتند. از سوی دیگر، سوسیال رولوسیونرهای راست اینک جز نام و نشان چیز دیگری در میان نداشتند.

کنگره از هیئت رئیسه ی خود به گرمی استقبال کرد. در همان ساعاتی که جناح های مختلف گرد هم نشسته و به مشاوره مشغول بودند. لنین با قیافه ی مبدل، یعنی با کلاه گیس و عینک درشت، همراه با دو یا سه تن بلشویک در یکی از اتاق های جانبی نشسته بود. دان و اسکوبلف در سر راه خود به یکی از جلسات جناحشان، در مقابل میزی که توطئه گران بر گردش نشسته بودند از حرکت باز ایستادند و به لنین خیره شدند. بدیهی بود که او را شناخته اند.

حال وقت فروافکندن نقاب فرا رسیده بود. اما لنین برای ظاهر شدن در ملاء عام عجله ای نداشت. او ترجیح می داد که عجالتاً در پشت صحنه باقی بماند، نگاهی به اطراف بیفکند و سررشته های امور را به دست بگیرد. تروتسکی در خاطرات خود از لنین، منتشر در سال ۱۹۲۴، چنین می نویسد: "نخستین جلسه ی کنگره ی دوم شوراها در اسمولنی اجلاس کرد. لنین در آن جا ظاهر نشد. او در یکی از اتاق های اسمولنی باقی ماند. چنان که من به یاد دارم در آن اتاق به دلیلی نامعلوم هیچ اثاثیه ای وجود نداشت. اندکی بعد شخصی چند پتو روی زمین پهن کرد و دو مخده را هم روی پتوها گذاشت. ولادیمیر ایلیچ و من در کنار هم دراز کشیدیم و به استراحت پرداختیم. اما ظرف فقط چند دقیقه مرا صدا زدند: "دان مشغول صحبت است و شما باید به او جواب دهید. پس از پاسخ گوئی باز به کنار ولادیمیر ایلیچ بازگشتم. البته او قصد نداشت به خواب برود. آیا اصولاً چنین کاری ممکن بود؟ هر پنج یا ده دقیقه یک بار شخصی از تالار به نزد من می شتافت تا ما را در جریان امور قرار دهد."

کرسی ریاست در اشغال کامنف است. او از آن شخصیت های بلغمی مزاجی است که طبیعت برای سمت ریاست خلقشان کرده. کامنف اعلام می کند که در دستور روز سه مسأله قرار دارد: سازمان دهی حکومت؛ جنگ و صلح؛ فراخوانی مجلس مؤسسان. غرش غیرعادی، گنگ، و تهدیدآمیزی از خارج به درون هیاهوی جلسه رخنه می کند. این قلعه ی پتروپیل است که با آتش توپ خانه بر دستور روز صحنه می گذارد. موج نیرومندی از انقباض کنگره را فرا می گیرد، و اینک کنگره ناگهان درمی یابد که واقعاً چیست: مجمع جنگ داخلی.

لوزوفسکی، یکی از مخالفان قیام، از شورای پتروگراد گزارش طلبید. اما کمیته ی نظامی انقلابی اندکی تأخیر داشت. پاسخ توپ خانه شهادت داد که گزارش هنوز آماده نیست. قیام به اوج خود رسیده بود. رهبران بلشویک دانماً برای کسب خبر و یا صدور دستور، از تالار به اتاق های کمیته ی نظامی انقلابی می رفتند. پژواک های نبرد هم چون شعله ی آتش در سراسر تالار زیانه می کشیدند. هنگام رأی گیری، دست ها در میان سرنیزه های براق بلند می شدند. دود نافذ و آبی رنگ توتون ستون های زیبای سپید و چلچراغ ها را از نظر پنهان می کرد.

در میان غریو توپ ها، نبردهای لفظی دو اردو بس پُرابهت بود. مارتوف سکوی خطابه را خواستار شد. وقت میدان داری این دولت مرد همیشه دودل درست همان لحظه ای است که ترازو هنوز از نوسان نیفتاده است. مارتوف با صدای گرفته و مسلول خود آنآ به آوای زنگ دار توپ ها پاسخ می دهد: "باید فوراً عملیات نظامی را در هر دو طرف متوقف کنیم... کار به جایی رسیده که برای حل و فصل مسأله ی قدرت از روش های توطئه گرانه استفاده می شود. همه ی احزاب انقلابی را در برابر عمل انجام شده قرار داده اند... جنگ داخلی با انفجار ضدانقلاب تهدیدمان می کند. راه حل مسالمت آمیز بحران را با ایجاد حکومتی می توان به دست آورد که آن حکومت از طرف تمامی دموکراسی به رسمیت شناخته شود." بخش قابل توجهی از کنگره شروع به کف زدن می کند. سوخانوف با لحنی طعنه آمیز اظهار نظر می کند که: "یقیناً بسیاری از بلشویک هائی که جوهر آموزش های لنین و تروتسکی را درک نکرده بودند، با کمال میل حاضر بودند که درست در آن مسیر گام نهند." سوسیال رولوسیونرهای چپ و گروهی از انترناسیونالیست های متحد از

پیشنهاد مذاکرات صلح حمایت می کنند. جناح راست، و شاید نیز همپالگی های مارتوف، مطمئن هستند که بلشویک ها این پیشنهاد را رد خواهند کرد. آنان در اشتباهند. بلشویک ها لوناچارسکی را به سکوی خطابه می فرستند؛ او صلح دوست ترین و نرم ترین سخنور آن هاست. لوناچارسکی می گوید: "جناح بلشویک هیچ گونه مخالفتی با پیشنهاد مارتوف ندارد." دشمنان حیرت می کنند. سوخانوف در این خصوص چنین نوشته است: "لنین و تروتسکی نه تنها با این کار در برابر توده های خود کوتاه آمدند، بلکه در عین حال زمین را در زیر پای جناح راست سست کردند." پیشنهاد مارتوف به اتفاق آراء به تصویب می رسد. در میان گروه مارتوف می گویند: "اگر منشویک ها و سوسیال رولوسیونرها در این لحظه خود را کنار بکشند، گور خود را کنده اند." پس می توان امیدوار بود که کنگره "گام در راه ایجاد یک جبهه ی متحد دموکراتیک بگذارد." امیدی است عبث! انقلاب هرگز روی اقطار حرکت نمی کند.

جناح راست بلافاصله تصمیم کنگره را دامن بر شروع مذاکرات صلح زیر پا می گذارد. خارااش منشویک، نماینده ی ارتش دوازدهم با ستاره های سروانی بر دوش، چنین ابراز نظر می کند: "این دغل بازهای سیاس پیشنهاد می کنند که مسأله ی قدرت را ما حل و فصل کنیم. حال آن که دارند این مسأله را در قفای ما حل و فصل می کنند... این ضرباتی که بر کاخ زمستانی فرو می آیند در واقع میخ را در تابوت حزبی فرو می کنند که دست به این ماجراجویی زده است..." کنگره پاسخ جناح سروان را با غرشی خشم آلود می دهد.

ستوان کوچین، که در کنفرانس دولتی مسکو به نام جبهه سخن گفته بود، در این جا هم سعی می کند قدرت سازمان های ارتش را به خود تفویض کند:

"این کنگره هم بی موقع است و هم بی اعتبار." ژنده پوشان سنگرها که اعتبارنامه هایشان به شکل گل و لای جبهه بر پیشانی شان حک شده است، فریاد می کشند: "به نام چه کسی حرف می زنی؟" کوچین به دقت یازده ارتش را برمی شمرد. اما در این جا موفق به فریب احدی نمی شود. در جبهه، هم چنان که در پشت جبهه، ژنرال های سازش کار قشونی در میان ندارند. ستوان منشویک ادامه می دهد که: گروه جبهه "حاضر نیست مسئولیت عواقب این ماجراجویی را بپذیرد." این حرف به معنای گسستن کامل از انقلاب است. "از این پس، میدان مبارزه به شهرستان ها و ایالات منتقل خواهد شد." این سخن به معنای اتحاد با ضدانقلاب بر علیه شوراهاست. و در خاتمه: "گروه جبهه... از این کنگره بیرون می رود."

نمایندگان جناح راست یکی پس از دیگری از سکوی خطابه بالا می روند. آن ها نمازخانه ها و کلیساها را از دست داده اند، اما ناقوس خانه ها هنوز در دستشان است، و آنان برای واپسین بار شتاب زده می کوشند تا ناقوس های درهم شکسته را به صدا درآورند. این سوسیالیست ها و دموکرات ها، که به رنگ و نیرنگ با بورژوازی امپریالیست سازش کرده اند، امروز از سازش با مردم عصیان زده صریحاً سر بر می تابند. محاسبات سیاسی آنان عریان می شود. آن ها چنین می اندیشند که: بلشویک ها ظرف چند روز سقوط خواهند کرد، پس باید هر چه سریع تر خود را از بلشویک ها جدا کنیم، و حتی به سرنگونی آن ها کمک کنیم، و بدین ترتیب به بهترین نحو ممکن خود و آینده ی خود را بیمه کنیم.

خینچوک، رئیس اسبق شورای مسکو و سفیر آتی شوروی در برلین، به نام جناح راست منشویک ها این بیانییه را قرائت می کند: "توطئه ی نظامی

بلشویک ها... کشور را به ورطه ی منازل کشوری خواهد افکند، مجلس مؤسسان را ویران خواهد کرد، خطر یک فاجعه ی نظامی را دربر خواهد داشت، و به پیروزی ضدانقلاب منجر خواهد شد. " تنها راه نجات: " شروع مذاکره با حکومت موقت به منظور تشکیل قدرتی که بر همه ی لایه های دموکراسی تکیه داشته باشد. " این جماعت، که هنوز هم هیچ چیز نیاموخته اند، به کنگره پیشنهاد می کنند که بر قیام خط بطلان بکشد و به آغوش کرنسکی باز گردد. در میان آن هیاهو و قیل و قال و فریادهائی که دعوت به سکوت می کنند، سخنان نماینده ی سوسیال رولوسیونرهای راست به زحمت مفهوم است. در بیانیه ی حزب او اعلام شده است که: " هم کاری با بلشویک ها ممکن نیست، " و در همین بیانیه آمده است که کنگره شوراهای گرچه به وسیله ی کمیته ی سازش کار اجرایی مرکزی تشکیل و افتتاح شده است، دارای هیچ گونه قدرت و اعتباری نیست.

نمایش جناح راست کسی را نمی ترساند، اما مایه ی نگرانی و تشویش می شود. بیشتر نمایندگان از دست این رهبران تنگ نظر و گزافه گو، که اول یک مشت حرف و بعد تهدید و خفقان به خوردشان دادند، خسته و دل زده اند. یعنی آیا دان ها و خین چوک ها و کوچین ها هنوز در رویای تعلیم و فرمان دهی ما به سر می برند؟ پترسون، سرباز لتونی، با گونه های برافروخته از سل و با چشم های مشتعل از نفرت، خاراش و کوچین را سالوس می نامد و آنان را تخظنه می کند: " دیگر در این انقلاب جایی برای حرافی باقی نمانده است! ما عمل می خواهیم! قدرت باید در دست ما باشد. بگذارید سالوس ها کنگره را ترک کنند. ارتش با آن ها کاری ندارد! " این بانگ پُرشور خاطر کنگره را، که تا به آن دم فقط اهانت بارش شده است،

آسوده می سازد. سربازهای دیگری از جبهه به حمایت از پترسون بر می خیزند. "این کوچین ها نماینده ی نظریات گروه های کوچکی هستند که از ماه آوریل به بعد در کمیته های ارتش جا خوش کرده اند. مدت هاست که ارتش تقاضای تجدید انتخاب را کرده است." "کسانی که در سنگرها زندگی می کنند، بی صبرانه منتظر انتقال قدرت به شوراها هستند."

اما راست گراها هنوز ناقوس خانه ها را در دست دارند. یکی از نمایندگان بوند اعلام می کند که: "آن چه در پتروگراد اتفاق افتاده مصیبت بزرگی بوده است." و از نمایندگان دعوت می کند که به اعضای دوما، که با دست بی سلاح تصمیم گرفته اند به کاخ زمستانی روند تا در کنار حکومت جان بسپارند، ملحق شوند. سوخانوف می نویسد: "در آن قیل و قال همه گانی طعنه ها و ریش خندهای رکیک و زهرآگین هم شنیده می شدند." سخن ران مفلوک یقیناً شنوندگان خود را عوضی گرفته است. نمایندگان، مهمان ها، گاردهای سرخ و نگهبان های درها بر سر نمایندگانی که در حال خروج از کنگره هستند فریاد می کشند: "گورتان را گم کنید!" "فراری ها!" "بروید پیش کورنیلوف!" "دشمنان مردم!"

خروج راست گراها خلانی به وجود نیاورد. یقیناً نمایندگان عادی از پیوستن به افسرها و دانشجویان نظامی برای مبارزه بر علیه کارگراها و سربازها امتناع ورزیده بودند. فقط در حدود ۷۰ نماینده- یعنی اندکی بیش از نیمی از جناح راست- بیرون رفتند. عناصر دودل در کنار گروه های بینابینی که تصمیم گرفته بودند در کنگره باقی بمانند، جا گرفتند. پیش از افتتاح کنگره تعداد سوسیال رولوسیونرهای مختلف با گرایش های گوناگون شان، به ۱۹۰ هم نمی رسید، حال آن که ظرف چند ساعت بعد تعداد سوسیال رولوسیونرهای

چپ به تنهائی به ۱۸۰ رسید. ضمناً همه ی کسانی هم که هنوز تصمیم پیوستن به بلشویک ها را نگرفته اما آماده ی حمایت از بلشویک ها بودند، به سوسیال رولوسیونرهای چپ پیوستند.

منشویک ها و سوسیال رولوسیونرها کاملاً آماده بودند تا در تحت هر شرایطی در حکومت موقت و یا در نوعی پیش- پارلمان باقی بمانند. مگر می توان از جامعه ی فرهیخته جدا شد؟ اما شوراها- شوراها که فقط همان مردمند. شوراها تا وقتی خوبند که بتوانی از آن ها برای سازش با بورژوازی استفاده کنی، اما آیا می توان وجود شوراهائی را تحمل کرد که ناگهان تصور می کنند ارباب کشور شده اند؟ زنزینوف سوسیال رولوسیونر بعداً چنین نوشت: "بلشویک ها تنها ماندند، و از آن لحظه به بعد فقط به تعدی وحشیانه اتکاء کردند." شکی نیست که اصول اخلاقی همراه با دان و گوتز درب کنگره را پشت سر خود به هم کوبیدند. اصول اخلاقی را در راهپیمائی سی صد مرد همراه با دو فانوس به سمت کاخ زمستانی به راه خواهند افتاد تا در میان راه با تعدی وحشیانه ی بلشویک ها مواجه شوند و صلابت عقب نشینی دردهند.

پیشنهاد مذاکرات صلح که به تصویب کنگره رسیده بود، در هوا معلق ماند. اگر راست گراها امکان سازش با پرولتاریای پیروز را قبول کرده بودند، برای گسستن از کنگره شتاب به خرج نمی دادند. مارتوف یقیناً این نکته را درک می کرد. با این حال او دودستی به طرح سازش چسبیده بود. تمامی سیاست او همیشه یا بر پایه ی سازش استوار بوده و یا بر همین پایه در هم فرو ریخته است. او بار دیگر سخنان خود را از سر می گیرد: "باید به این خونریزی خاتمه دهیم!" صداهائی از میان حضار در جواب او می گویند: "این ها فقط

شایعه است!" مارتوف پاسخ می دهد: "چیزهائی که ما می شنویم شایعه نیستند. اگر به کنار پنجره ها بیایید صدای گلوله های توپ را می شنوید." این نکته را نمی توان انکار کرد. هر وقت کنگره آرام می گیرد، بدون رفتن به کنار پنجره ها نیز صدای شلیک توپ ها را می شنوی.

بیانیه ی مارتوف، سراسر آکنده از خصومت با بلشویک ها، و مملو از استدلال های بی روح، انقلاب را به این عنوان که "فقط به وسیله ی حزب بلشویک و با دسیسه گری های صرفاً نظامی انجام گرفته"، محکوم می سازد و درخواست می کند که کنگره تا رسیدن به توافقی با همه ی احزاب سوسیالیست کار خود را به تعویق بیندازد. سعی در پیدا کردن برآیند بردار نیروها در انقلاب از کوشش برای به دام انداختن سایه ی خودت هم بدتر است!

در آن لحظه جناح بلشویک ها در دومای شهر، همان گروهی که از جستجوی مرگی مضحک در زیر دیوارهای کاخ زمستانی امتناع ورزیده بودند، به کنگره آمدند. رهبری این عده برعهده ی یوفه بود که بعداً به سمت نخستین سفیر شوروی در برلن منصوب شد. کنگره بار دیگر ازدحام کرد و با مسرت تمام به دوستان خود خوشامد گفت.

اما لازم بود که در برابر مارتوف مقاومت نشان داده شود. این وظیفه به تروتسکی محول شد. سوخاتوف اذعان می کند که: "اینک پس از خروج راست گراها از کنگره موقعیت تروتسکی همان قدر قوی است که موقعیت مارتوف ضعیف است." دو حریف در میان حلقه ی فشرده ای از نمایندگان هیجان زده روی سکوی خطابه در کنار یک دیگر ایستاده اند. تروتسکی می گوید: "آن چه که اتفاق افتاده، قیام است نه توطئه. قیام توده های خلق

نیازی به توجیه ندارد. ما نیروی کارگران و سربازان پتروگراد را پرورش دادیم و به آن صلابت بخشیدیم. ما اراده ی توده ها را علناً معطوف به قیام کردیم، نه معطوف به توطنه... قیام ما پیروز شده است، و حال شما به ما پیشنهاد می کنید که: بر پیروزی خود دست رد بگذارید، و سازش کنید. من سؤال می کنم که: با چه کس؟ با چه کس باید سازش کنیم؟ با آن چند نفر مفلوکی که چند لحظه پیش بیرون رفتند؟... آیا ما ظاهر و باطن آن ها را ندیده ایم؟ در سراسر روسیه دیگر احدی طرف دار آن ها نیست. آن ها هنوز آماده اند تا میلیون ها کارگر و دهقانی را که نمایندگان خود را به این کنگره فرستاده اند، به قیمت معینی تسلیم بورژوازی کنند. آیا این کارگران و دهقانان باید با این افراد سازش کنند؟ خیر، در این جا سازش به درد نمی خورد. به آن ها که بیرون رفته اند، و به همه ی کسانی که پیشنهادات مشابه به ما می دهند، باید بگوئیم که: شما انسان های تنها و مفلوکی هستید، شما ورشکسته اید؛ نقش شما به آخر رسیده است. اینک به همان جا بروید که مستحقش هستید. به زباله دان تاریخ!"

مارتوف بی آن که منتظر رأی کنگره بشود، فریاد می کشد: "پس خواهیم رفت!" سوخانوف تأسف می خورد که: "مارتوف خشمگین و با ادا و اطوار، از سکوی خطابه به سمت در به راه افتاد. و من جناح خود را برای مشاوره به صورت یک جلسه ی اضطراری گرد هم آوردم..." اما رفتار مارتوف فقط ناشی از ادا و اطوار نبود. مارتوف، هاملت سوسیالیزم دموکراتیک، هر گاه انقلاب پس می نشست- مثلاً در ماه ژوئیه- او یک گام به پیش می نهاد، اما حال که انقلاب برای یک جهش بیرأسا آماده شده بود، مارتوف باید به قهقرا می رفت. خروج راست گراها او را از امکان مانورهای پارلمانی محروم کرده

بود، و این امر او را آنآ از جولان گاهش بیرون فرستاد. او عجله داشت که کنگره را رها کند و از قیام بگسلد. سوخاتوف در حد توانایی خود به بهترین نحو ممکن به پاسخ گویی برخاست. جناح او تقریباً به دو نیم شد: مارتوف با ۱۴ رأی موافق در برابر ۱۲ رأی مخالف، اکثریت را به خود اختصاص داد.

آن گاه تروتسکی قطع نامه ای به شکل کیفرخواست سازش کاران به کنگره ارائه می دهد: آن ها تهاجم ویران گر هجدهم ژوئن را تدارک دیدند؛ از حکومت خائن به مردم حمایت کردند؛ فریب خوردگی دهقان ها را درخصوص مسأله ی زمین لاپوشانی کردند؛ به خلع سلاح کارگران پرداختند؛ مسئولیت ادامه ی بیهوده ی جنگ با آنان بود؛ به بورژوازی اجازه دادند که به ویرانی اقتصادی کشور دامن بزنند؛ پس از سلب اعتماد توده ها از آنان، با تشکیل کنگره ی شوراهای مخالفت کردند؛ و سرانجام، چون خود را در اقلیت یافتند، از شوراهای گسستند.

در این جا باز هم دستور روز به حال تعلیق درآمد تا بیانیه ی دیگری قرانت شود. به راستی که شکیبانی هیئت رئیسه ی بلشویک حد و حصری ندارد. رئیس کمیته ی اجرایی شورای دهقانان به کنگره آمده است تا دهقانان را دعوت به ترک این کنگره ی "بی موقع" کند، و آن ها را با خود به کاخ زمستانی ببرد تا "در کنار کسانی که برای اجابت خواست های ما به آن جا فرستاده شده اند،" جان بسپارند. دعوت به مردن در خرابه های کاخ زمستانی چنان یک نواخت است که دیگر ملال آور شده. ملوانی که تازه از *آورورا* آمده است، به طعنه اعلام می کند که خرابه ای در کار نیست، چون از رزمنا و فقط توپ توخالی شلیک می کنند. او می گوید: "با خاطر آسوده به کار خود ادامه

دهید. " این ملوان سیه ریش به روح کنگره آرامش می بخشد، او مظهر اراده ی تحکیم آمیز قیام است. مارتوف با افکار و احساسات جورواجور خود متعلق به دنیای دیگری است، و به همین دلیل از کنگره می گسلد.

باز هم یک بیانیه ی ویژه ی دیگر- این بار نیمه دوستانه. کامکوف می گوید: "سوسیال رولوسیونرهای راست بیرون رفته اند، اما ما چپ ها باقی مانده ایم." کنگره به آن ها که باقی مانده اند خوشآمد می گوید. اما حتی سوسیال رولوسیونرهای چپ هم لازم می دانند که برای مبارزه با قطع نامه ی تند لحن تروتسکی، که در را به روی سازش با دموکراسی میانه رو قفل می کند، یک جبهه ی متحد انقلابی تشکیل شود.

در این جا هم بلشویک ها امتیاز دیگری می دهند. ظاهراً هیچ کس تا به حال آنان را در چنین حالت تسلیم آمیزی ندیده است. جای شگفتی نیست: آنان بر اوضاع مسلطند و احتیاجی ندارند روی شکل کلمات پافشاری کنند. بار دیگر لوناچارسکی به روی سکوی خطابه می رود. او چنین می گوید: "شکی نیست که وظیفه ی بسیار سنگینی برعهده ی ما افتاده است." وحدت همه ی انقلابی های راستین دموکراسی ضروری است. اما آیا ما بلشویک ها کاری کرده ایم که سبب گریختن سایر گروه ها شود؟ آیا ما پیشنهاد مارتوف را جملگی تصویب نکردیم؟ در مقابل این کار به ما تهمت زدند و تهدیدمان کردند. آیا چون روز روشن نیست که ترک کنندگان کنگره "حتی از سازش کاری دست برداشته و علناً به اردوی کورنیلوفیست ها پیوسته اند؟"

بلشویک ها روی رای گیری فوری پیرامون قطع نامه ی تروتسکی اصرار نورزیدند. آنان نمی خواستند در راه کوشش برای رسیدن به توافقی بر اساس

حاکمیت شوراها سنگ بیندازند. روش تعلیم از طریق درس های عبرت آمیز را حتی در میان غرش توپ خانه هم می توان با موفقیت به کار گرفت! هم چنان که در مورد پیشنهاد مارتوف و تصویب آن پیشنهاد رخ داد، اینک نیز امتیاز به کامکوف فقط بیهودگی این تلاش های آشتی جویانه را عیان ساخت. با این حال، سوسیال رولوسیونرهای چپ برخلاف منشیویک های چپ کنگره را ترک نکردند: آنان فشار روستاهای طاغی را مستقیماً بر دوش خود احساس می کردند.

تجسس های متقابل صورت گرفته است. مواضع اولیه اتخاذ شده اند. در تکامل کنگره مکثی پیش می آید. آیا فرمان های اساسی را صادر کنیم و حکومت شورائی را ایجاد نماییم؟ ممکن نیست: حکومت پیشین هنوز در اتاق نیمه تاریکی در کاخ زمستانی نشسته و تنها چراغ موجود را بر روی میز با چند ورق روزنامه پوشانده است. دقایقی پس از ساعت دو بامداد، هیئت رئیسه نیم ساعت تنفس اعلام می کند.

مارشال های سرخ فرجه ی کوتاهی را که به آنان داده شد، با موفقیت به کار گرفتند. هنگام اجلاس دوباره ی کنگره، نسیم تازه ای در فضای تالار می وزید. کامنف تلفن گرامی را که همان دم از آنتونوف دریافت شده بود، از روی سکوی خطابه قرائت کرد. نیروهای کمیته ی نظامی انقلابی کاخ زمستانی را تسخیر کرده اند؛ به استثنای کرنسکی، همه ی اعضای حکومت موقت، به ریاست کیشکین دیکتاتور، بازداشت شده اند. گرچه همه ی نمایندگان خبر تسخیر کاخ زمستانی را دهان به دهان شنیده بودند، این اطلاعیه ی رسمی هم چون گلوله ی توپ در میان تالار منفجر شد. پرتگاهی که طبقه ی انقلابی را از قدرت جدا می ساخت پشت سر نهاده شده است،

بلشویک ها که در ماه ژوئیه از کاخ کشسینسکایا بیرون رانده شدند، اینک در مقام فرمان روا وارد کاخ زمستانی شده اند. اینک در روسیه قدرتی نیست جز قدرت شوراهای احساسات پیچیده و گوناگون به شکل هلهله و فریاد در تالار ظنیم می افکنند: پیروزی، امید، اما هم چنین تشویش و دلهره. آن گاه نوبت به هلهله های تازه و پراطمینان تر می رسد. کار تمام شده است. حتی مطلوب ترین تناسب نیروها نیز شگفتی های بسیار دربر دارد، اما هنگامی که ستاد دشمن به اسارت گرفته می شود در پیروزی شک نمی توان کرد.

کامنف با ابهت تمام فهرست بازداشت شدگان را قرانت می کند. نام هائی که معروفیت بیشتری دارند، فریادهای خصمانه و یا مسخره آمیز کنگره را بر می انگیزند. ترشچنکو که سرنوشت خارجی روسیه را هدایت کرده است، تلخ ترین استقبال را به خود اختصاص می دهد. کرنسکی چطور؟ کرنسکی؟ از قرار معلوم او امروز ساعت ده صبح برای پادگان گاجینا سخن رانی کرده اما موفقیتی به دست نیاورده است. "درست معلوم نیست که از آن جا به کجا رفته است؛ چنین شایع است که به جبهه رفته."

همسفران انقلاب افسرده خاطر می شوند. آنان پیش بینی می کنند که اینک بلشویک ها ثابت قدم تر بشوند. یکی از سوسیال رولوسیونرهای چپ به بازداشت وزرای سوسیالیست اعتراض می کند. نماینده ی انترناسیونالیست های متعهد هشدار می دهد که: "مبادا ماسلوف، وزیر کشاورزی، از همان سلولی سر در بیاورد که در زمان سلطنت در آن نشسته بود." جواب او را تروتسکی می دهد که در زمان وزارت ماسلوف درست مانند زمان نیکلا در همان زندان کرسستی محبوس شده بود: "بازداشت سیاسی

ارتباطی با کینه توزی ندارد؛ بازداشت سیاسی به حکم... مقتضیات صورت می گیرد. حکومت... باید پیش از هر چیز به جرم ارتباط مسلّمش با کورنیلوف مورد اتهام و محاکمه قرار بگیرد... وزرای سوسیالیست فقط در خانه های خودشان تحت نظر گرفته خواهند شد. " ساده تر و دقیق تر آن بود که گفته شود دست گیری اعضای حکومت پیشین به حکم مقتضیات مبارزه ی ناتمام صورت گرفته است. مسأله بر سر گردن زدن سیاسی اردوی دشمن دور می زد، نه بر سر مجازات بابت گناه های پیشین.

اما این بازخواست پارلمانی پیرامون بازداشت وزرا، فوراً تحت الشعاع ماجرای بسیار مهم تری قرار گرفت. گردان سوم دوچرخه سوار که به وسیله ی کرنسکی به جنگ پتروگراد اعزام شده بود، به مردم انقلابی پیوسته بود! این خبر مساعد نیز باور نکردنی به نظر می رسید، اما دقیقاً همین طور شده بود. این واحد برگزیده ی نظامی و گل سرسبد ارتش رزمی، پیش از رسیدن به پایتخت به قیام گرویده بود. اگر کنگره در ابزار شادمانی بابت بازداشت وزرا اندکی خویشتن داری کرده بود، اینک وجد و مسرت خالص و مقاومت ناپذیرش حد و حصری نمی شناخت.

کمیسر بلشویک ها در تزارسکوسلو همراه با نماینده ی گردان دوچرخه سوار از سکوی خطابه بالا رفتند، هر دو همان دم از راه رسیده بودند تا به کنگره گزارش دهند: "پادگان تزارسکوسلو سرگرم دفاع از راه های منتهی به پتروگراد است. " دفاع طلبان از شورا خارج شده اند. " تمام کارها به عهده ی ما افتاد. " شورای تزارسکوسلو چون از نزدیک شدن افراد دوچرخه سوار باخبر شد، مهبای مقاومت گردید، اما زنگ خطر کاذب از آب درآمد. "دشمنان کنگره ی شوراها در میان افراد دوچرخه سوار نیستند. " به

زودی گردان دیگر هم به تزارسکوسلو می رسد، و به این دلیل مراسمی برای استقبال دستانه در دست تدارک است. کنگره این گزارش را لاجرمه سر می کشد.

کنگره با توفان و تندباد و گردباد از نماینده ی دوچرخه سوارها استقبال می کند. او گزارش می دهد که گردان سوم دوچرخه سوار با یک فرمان تلگرافی از جبهه ی جنوب شرق به شمال اعزام شده تا امر "دفاع از پایتخت" را برعهده بگیرد. افراد دوچرخه سوار با "چشمان بسته" و با حدس های آشفته پیرامون جریان امر به حرکت در آمدند. آنان در پردولسک به بخشی از گردان پنجم دوچرخه سوار برخوردند و دریافتند که گردان پنجم هم روانه ی پایتخت است. در جلسه ی مشترکی که در ایستگاه راه آهن تشکیل گردید، معلوم شد که "در میان دوچرخه سوارها حتی یک تن هم حاضر نیست بر علیه برادران خود وارد عمل شود." آن گاه هر دو گردان مشترکاً تصمیم گرفتند که از حکومت اطاعت نکنند.

سرباز دوچرخه سوار می گوید: "من صریحاً به شما می گویم که ما قدرت را به حکومتی که در رأسش بورژوازی و ملاک ها ایستاده اند تحویل نخواهیم داد!" واژه ی "صریحاً"، که انقلاب آن را وارد زبان روزمره ی مردم کرده بود، در این جلسه آهنگی دل نواز داشت.

چند ساعت از زمانی که کنگره را از همان سکوی خطابه تهدید به گوشمالی به دست جبهه می کردند، گذشته بود؟ اینک جبهه حرف خود را "صریحاً" زده بود. گیریم که کمیته های ارتش در کنگره خراب کاری کنند. گیریم که توده ی سربازها فقط موفق شوند تک و توکی از نمایندگان خود را به کمیته ها بفرستند. گیریم که در بسیاری از هنگ ها و لشگرها هنوز بلشویک ها را

از سوسیال رولوسیونرها تمیز نمی دهند. چه باک! این صدا از پردولسک همان صدای موثق، مسلم، و انکارناپذیر ارتش است. از این حکم فرجام نتوان خواست. بلشویک ها، و فقط بلشویک ها، به موقع دریافته بودند که نماینده ی راستین جبهه سرکار آشپز گردان دوچرخه سوار است، نه خارش ها و کوچین ها با آن اعتبارنامه های رنگ و رو رفته شان. در این جا حالت روحی نمایندگان دچار دگرگونی عظیمی شد. سوخانوف می نویسد: "نمایندگان احساس کردند که امور به نرمی و نیکی جریان خواهند یافت، و مخالفت هائی که راست گراها وعده داده اند آن قدرها هم مخوف نخواهند بود، و شاید رهبران در همه ی موارد دیگر هم درست عمل کرده باشند."

منشویک های تیره بخت این لحظه را برای جلب انظار به خود انتخاب کردند. ظاهراً هنوز آن ها از کنگره خارج نشده بودند. آن ها در جناح خود شور کرده بودند که چه باید کرد. کاپلینسکی، که مأمور شده بود کنگره را از تصمیم منشویک ها مطلع سازد، به امید کشاندن گروه های مردد به دنبال خود سرانجام دلیل واقعی گسستن از بلشویک ها را صریحاً به بانگ بلند اعلام کرد: "به یاد داشته باشید که نیروهای نظامی عازم پتروگراد شده اند؛ فاجعه ی بزرگی ما را تهدید می کند." از چهارگوشه ی تالار فریاد برآمد که: "عجبا! هنوز این جانیید؟ شما که بیرون رفته بودید!" گروه کوچک منشویک ها در میان خدانگهدارهای طعنه آمیز به سمت در خروجی به راه افتاد. سوخانوف با لحنی اندوه ناک می گوید: "ما بیرون رفتیم و با این کار دست بلشویک ها را کاملاً باز گذاشتیم و تمامی صحنه ی انقلاب را به آنان واگذار کردیم." اگر هم باقی می ماندند، باز فرق چندانی نمی کرد. در هر حال آنان به زیر سیلاب فرو رفتند و امواج سهمگین حوادث بی رحمانه بر سرشان فرو ریخته شد.

وقت آن بود که کنگره اعلامیه ای برای مردم صادر کند، اما کماکان فقط بیانیه های ویژه در جلسه قرائت می شدند. رویدادها از جور شدن با دستور روز امتناع می کردند. در ساعت پنج و هفده دقیقه ی بامداد کرلنکو، که از فرط خستگی تلو تلو می خورد، تلگراف به دست از سکوی خطابه بالا رفت: ارتش دوازدهم به کنگره درود می فرستد و بدین وسیله به کنگره اطلاع می دهد که ارتش دوازدهم اقدام به ایجاد یک کمیته ی نظامی انقلابی کرده و این کمیته متعهد شده است که در جبهه ی شمال به پاسداری بایستد. تلاش های حکومت برای کمک گرفتن از نیروهای مسلح، به علت مقاومت ارتش به جایی نرسیده است. ژنرال چرمیسوف، فرمانده ی کل جبهه ی شمال، در برابر کمیته تسلیم شده است. ویتینسکی، کمیسر حکومت موقت، استعفاء داده است. و اینک باید شخص دیگری به جانشینی او تعیین شود. فرستادگان واحدهای مختلفی که به جنگ پتروگراد اعزام شده اند، یکی پس از دیگری همبستگی خود را با پادگان پتروگراد به کمیته ی نظامی انقلابی اعلام کرده اند. جان رید می گوید: "خو غا به پا شد. مردها می گریستند و یک دیگر را در آغوش می کشیدند."

سرانجام لوناچارسکی مجال یافت که بیانیه ای را خطاب به کارگران و سربازان و دهقانان قرائت کند. اما این چیزی بیش از یک بیانیه بود. این سند، که با شتاب بسیار نوشته شده بود، رویدادها و پیشنهادهای موجود را تشریح کرده و به صرف همین امر مبانی بنای دولت تازه ای را پی ریزی کرده بود. "اقتدار کمیته ی سازش کاران اجرایی مرکزی به سر رسیده است. حکومت موقت منقرض شده است. کنگره قدرت را به دست می گیرد..." حکومت شوراهای خواستار صلح فوری است. حکومت شوراها زمین را به دهقانان

خواهد داد، ارتش را دموکراتیک خواهد کرد، نظارت بر تولید را به مورد اجرا خواهد گذاشت، مجلس مؤسسان را سریعاً فرا خواهد خواند، و حق ملیت های روسیه را در تعیین سرنوشت خویش تضمین خواهد کرد. "کنگره مقرر می دارد که: قدرت در همه ی نقاط به شوراهای منتقل شود." عبارات جمله به جمله به شلیک هلله تبدیل می شوند. "سربازان! به هوش! کارگران راه آهن! واحدهائی را که کرنسکی به جنگ پتروگراد فرستاده از حرکت باز بدارید!... سرنوشت انقلاب و سرنوشت صلح دموکراتیک در دست شماست!"

دهقان ها چون کلمه ی زمین را شنیدند، گوش خود را تیز کردند. کنگره مطابق با اساس نامه ی خود فقط شوراهای کارگران و سربازان را دربر می گرفت؛ اما نمایندگان برخی از شوراهای دهقانی نیز در جلسه حضور داشتند. اینک آنان درخواست کردند که نامشان در آن سند ذکر شود. بلافاصله به آنان حق رأی داده شد. نماینده ی شورای دهقانی پتروگراد بیانیه را با "هر دو دست و هر دو پا" امضاء کرد. برزین، یکی از اعضای کمیته ی اجرایی آوکسنتیف، که تا آن دم خاموش نشسته بود، اظهار داشت که در پاسخ به یک پرسش نامه ی تلگرافی نیمی از ۶۸ شورای دهقانی از حکومت شوراهای طرف داری کرده، و نیمی دیگر خواستار انتقال قدرت به مجلس مؤسسان شده بودند. حالت روحی شوراهای ایالتی که پنجاه درصد از عمال حکومت تشکیل می شدند از این قرار بود، حال آیا می توانستی در پشتیبانی کنگره ی آتی دهقانی از قدرت شورائی تردید روا بداری؟

این بیانیه در عین حال که سبب همبستگی هر چه بیشتر نمایندگان عادی گردید، به علت برگشت ناپذیری اش برخی از همسفران را وحشت زده و حتی

روگردان ساخت. بار دیگر جناح های کوچک و بقایای برخی از گروه ها از روی سکوی خطابه رژه رفتند. برای بار سوم گروهی از منشویک ها، یقیناً چپ ترین گروه منشویک، از کنگره جدا شدند. ظاهراً آن ها فقط برای نجات دادن بلشویک ها از کنگره خارج شدند: "وگرنه شما خودتان و ما و انقلاب را نابود خواهید کرد." لاپینسکی، رئیس حزب سوسیالیست لهستان، گرچه برای "دفاع از دیدگاه خود تا انتهای کار،" در کنگره باقی ماند، از بیانیه ی مارتوف اساساً طرف داری کرد: "بلشویک ها نخواهند توانست قدرتی را که به دست گرفته اند نگاه بدارند." حزب کارگران متحد یهود از رأی دادن امتناع ورزید. انترناسیونالیست های متحد هم همین طور. اما همه ی این "متحدها" به روی هم چه وزنه ای را تشکیل می دادند؟ بیانیه تقریباً به اتفاق آراء به تصویب رسید، فقط دو نفر به آن رأی مخالف و دوازده نفر رأی ممتنع دادند! نمایندگان توان کف زدن هم نداشتند.

جلسه سرانجام در ساعت شش صبح خاتمه یافت. صبح پائیزی سرد و خاکستری رنگی بر سر شهر گسترده شد. سرخی آتش های شبانه در روشنائی فزاینده ی خیابان ها به تدریج محو می شد. چهره های رنگ پریده ی سربازها و کارگرهای مسلح درهم فشرده و غیرعادی بود. اگر در پتروگراد ستاره شناسی وجود داشت، یقیناً نشانه های مهمی در افلاک می دید.

پایتخت تحت قدرتی جدید از خواب برخاست. مردم عادی، کارمندان دولت و روشن فکرها، دور از صحنه ی حوادث، در صبح دم به سراغ روزنامه ها شتافتند تا ببینند امواج در خلال شب به کدام ساخل رو کرده اند. اما کشف چون و چند رویدادها آسان نبود. ناگفته نماند که خبر تصرف کاخ زمستانی و بازداشت وزرا به دست توطئه گران، در روزنامه ها درج شده بود، منتها

فقط به عنوان ماجرانی زودگذر. کرنسکی به ستاد فرمان دهی رفته است؛ سرنوشت حکومت را جبهه تعیین خواهد کرد. در گزارش های کنگره ی شوراها فقط بیاتیه های جناح راست درج شده اند. این گزارش ها به برشمردن خارج شدگان و به شرح و بسط ناتوانی باقی ماندگان اکتفاء کرده اند. از سرمقاله های سیاسی، که پیش از سقوط کاخ زمستانی نوشته شده اند، خوشبینی بی خدشه ای متصاعد است.

شایعات رایج در خیابان ها با لحن روزنامه ها سازگار نیستند. هر چه می خواهی بگو، اما وزرا همه در قلعه محبوسند. از نیروهای امدادی کرنسکی هیچ خبری نیست. کارمندهای دولت و افسرها با تشویش خاطر با یک دیگر صحبت می کنند. روزنامه نگارها و وکلای دعاوی به یک دیگر تلفن می زنند. سردبیرها می کوشند افکار خود را جمع و جور کنند. پیامبران بزمی به یک دیگر می گویند: باید غاصبان را با نفرتی همه گانی احاطه کنیم. دکان دارها نمی دانند به کسب و کار بپردازند یا تعطیل کنند. مقامات جدید دستور ادامه ی کسب و کار را صادر می کنند. رستوران ها باز می شوند؛ ترامواها به حرکت در می آیند؛ بانک ها در رخوتی ناشی از شگون های شوم به کار خود ادامه می دهند. لرزه نگار بازار بورس منحنی متشنجی را رسم می کند. البته بلشویک ها مدت درازی بر سر کار نخواهند ماند، اما ممکن است پیش از سرنگونی دست به خراب کاری بزنند.

کلود آنه، روزنامه نگار مرتجع فرانسوی، در این روز چنین نوشت: "فاتحان سرود پیروزی می خوانند. و حق هم دارند. در میان همه ی این وراج ها فقط آن ها دست به عمل زدند... و امروز کاشته ها را درو می کنند. آفرین! دست مریزاد!" منشویک ها برداشت کاملاً متفاوتی از اوضاع داشتند.

مثلاً روزنامه ی دان چنین نوشت: "از به اصطلاح پیروزی بلشویک ها بیست و چهار ساعت گذشته است، و سرپنجه ی تاریخ از هم اکنون کین بی رحمانه ی خود را ستانده است... اطراف آنان را خلأی احاطه کرده که ساخته ی دست خودشان است... آنان در انزوای کامل به سر می برند... تمامی دستگاه های اداری و فنی از خدمت به آنان امتناع می ورزند... آنان درست در دم پیروزی به ورطه ی هلاک فرو غلتیده اند."

محافل لیبرال و سازش کاران، که از خراب کاری کارمندان دولت و از سبک مغزی خود قوت قلب گرفته بودند، به طرز عجیبی احساس مصونیت می کردند. آن ها گفته ها و نوشته های خود را پیرامون بلشویک ها به زبان روزهای ژونیه بیان می کردند. "مزدوران ویلهلم" - "جیب های گارد سرخ مملو از مارک های آلمانی است" - "فرمان دهی قیام را افسرهای آلمانی برعهده داشته اند..." پیش از آن که امر به این جماعت مشتبه بشود، حکومت جدید باید اقتدار خود را به آنان نشان می داد. روزنامه های افسارگسیخته تر در همان شب بیست و ششم تعطیل شدند. برخی دیگر در روز بعد توقیف شدند. عجالتاً به مطبوعات سوسیالیستی ارفاق شد: لازم بود که به سوسیال رولوسیونرهای چپ و نیز به برخی از عناصر حزب بلشویک فرصت داده شود تا خود را از بیهودگی امید به انتلاف با دموکراسی رسمی متقاعد سازند.

بلشویک ها پیروزی خود را در میان خراب کاری و هرج و مرج گسترش دادند. یک ستاد موقت نظامی، که در خلال شب سازمان دهی شده بود، امر دفاع از پتروگراد را در صورت حمله ی کرنسکی برعهده گرفت. به محض شروع اعتصاب در مرکز تلفن، تلفنچی های ارتش به آن جا فرستاده شدند. به

ارتش‌ها پیشنهاد شد که برای خود کمیته‌های نظامی انقلابی درست کنند. چندین گروه تهییج‌گر و سازمانده، که پس از پیروزی آزاد شده بودند، به جبهه و به ایالات فرستاده شدند. ارگان مرکزی حزب چنین نوشت: "شورای پتروگراد کار خود را کرده است. حال نوبت شوراهای دیگر است."

در طی روز خبری به دست رسید که به ویژه سربازها را مشوش کرد. کورنیلوف گریخته بود. در واقعیت امر، آن اسیر عالی مقام، که در بایخوف به سر می‌برد، و افراد هنگ سرسپرده اش، یعنی سواره نظام قفقاز، از او مراقبت می‌کردند، و به وسیله‌ی ستاد کرنسکی در جریان همه‌ی امور نهاده می‌شد. باری این اسیر عالی مقام در روز بیست و ششم به این نتیجه رسید که اوضاع جدی شده است، و بی آن که کسی کوچک‌ترین مزاحمتی برایش ایجاد کند زندان قلابی خود را ترک گفت. بدین ترتیب رابطه‌ی کرنسکی و کورنیلوف بار دیگر به نحوی آشکار در چشم توده‌ها تأیید شد. کمیته‌ی نظامی انقلابی به وسیله‌ی تلگراف از سربازها و افسرهای انقلابی درخواست کرد که هر دو فرمانده‌ی کل قوا را دست‌گیر کنند و به پتروگراد تحویل دهند.

مانند کاخ تورید در ماه فوریه، اینک اسمولنی به کانون همه‌ی امور پایتخت و دولت تبدیل شد. همه‌ی نهادهای حاکم در اسمولنی مستقر بودند. دستورها از این جا صادر می‌شد و مردم برای گرفتن دستورها به این جا می‌آمدند. درخواست‌های کتبی برای اسلحه از این جا بیرون می‌رفت، و تفنگ‌ها و تیپانچه‌هایی که از دشمن به غنیمت گرفته شده بودند به این جا آورده می‌شدند. افراد بازداشتی از چهار سوی شهر به این جا آورده می‌شدند. ستم‌دیدگان در جستجوی عدالت به این جا می‌آمدند. افراد بورژوا

درشگه چی های وحشت زده ی آنان دورهای قمری می زدند تا از حول و حوش اسمولنی عبور نکنند.

امروزه اتومبیل بیش از گوی و گرزه ی سلطنت نشانه ی حاکمیت و اقتدار است. تحت رژیم قدرت دوگانه اتومبیل ها مابین حکومت و کمیته ی اجرائی مرکزی و افراد خصوصی تقسیم شده بودند. اینک همه ی اتومبیل های توقیف شده به اردوی قیام کشانده شدند. بخش اسمولنی به گاراژ نظامی عظیمی شباهت یافته بود. در آن روزها بهترین اتومبیل ها نیز بر اثر مصرف بنزین نامرغوب دود می کردند. موتورسیکلت ها در آن فضای نیمه تاریک بی صبرانه و با آهنگی تهدیدآمیز می غریدند. زره پوش ها با آذیرهای خود جیغ می کشیدند. اسمولنی به کارخانه، راه آهن و نیروگاه انقلاب می ماند.

سیل مداومی از مردم در پیاده روهای خیابان های مجاور جاری بود. در کنار دروازه های برونی و بیرونی کومه های آتش روشن بود. سربازها و کارگرهای مسلح در زیر نور لرزان فانوس های خود مجوزهای عبور را سرسختانه بازرسی می کردند. چند زره پوش بر اثر چرخش موتورهای خود در صحن اسمولنی به لرزه افتاده بودند. نه ماشین ها و نه آدم ها هیچ کدام قصد بازایستادن نداشتند. در کنار هر یک از درهای ورودی چندین مسلسل و صدها قطار فشنگ دیده می شد. صدای پا و قیل و قال در راه روهای بی انتها و نیمه تاریک اسمولنی طنین می افکند. سیل آمد و رفت در دو جهت روی راه پله های پهن جاری بود. عمود بر جریان این گدازه ی فشرده ی انسانی حرکت بی صبرانه و تحکم آمیز افراد دیگر را می بینی، کارگزاران اسمولنی،

پیک ها، کمیسرها، درخواست یا دستوری در دست، تفنگی بر دوش، و یا پوشه و پرونده ای در زیر بغل.

کمیته ی نظامی انقلابی یک لحظه از فعالیت باز نمی ماند. نمایندگان جوراجور، قاصدها، مخبران داوطلب، دوستان سرسپرده، و شیادها به سراغ کمیته می رفتند. کمیته کمیسرهاى خود را به گوشه و کنار شهر می فرستاد، بر هزاران دستور فرمان و اعتبارنامه مهر می زد- و این همه در میان پرس و جوهای متقابل، استمدادهای اضطراری، زنگ تلفن ها، و چکچاک سلاح ها، افراد بی رمق، بی خوابی و ریش نتراشیده، در جامه های چرک، با چشم های برافروخته، با صدائی زمخت فریاد می زدند، به نحوی عجیب ایماء و اشاره می کردند، و اگر نیمه جان به زمین نمی افتادند ظاهراً از برکت هرج و مرج فراگیری بود که آنان را بی امان به گرد خود می چرخاند و بار دیگر بر بال های لگام گسیخته ی خویش پروازشان می داد.

ماجراجویان و شیادها و کثیف ترین نخاله های رژیم پیشین به گوشه و کنار سر می کشیدند و سعی می کردند برای ورود به اسمولنی مجوزی برای خود دست و پا کنند. برخی از آن ها موفق هم می شدند. اینان اسرار کوچک ادارات را می دانستند: کلید صندوق نامه های دیپلماتیک در دست کیست، نحوه ی حواله نویسی به خزانه ی کشور از چه قرار است، نفت و ماشین تحریر چگونه به دست می آید، و مخصوصاً بهترین شراب های دربار در کجا نگاه داری می شوند. برخی از این افراد سلول و یا گلوله ی استحقاقی خود را فوراً دریافت نکردند.

از لحظه ی آفرینش جهان تا کنون هرگز این همه دستور صادر نشده است- شفاهاً، کتباً، با ماشین تحریر، از طریق تلفن، یکی پس از دیگری- هزاران

هزار دستوری که گاهی اوقات صادرکنندگان حق صدورشان را نداشتند، و به ندرت برای کسانی صادر می شدند که توانایی اجرایشان را داشتند. اما معجزه درست در همین جا نهفته بود. در این گرداب دیوانه نوعی معنای درونی وجود داشت. افراد موفق می شدند حرف یک دیگر را بفهمند. مهم ترین و لازم ترین امور انجام می گرفتند. نخستین رشته های مدیریت جدید بافته می شدند و به جای تارهای کهنه ی مدیریت قدیم می نشستند. انقلاب دم به دم نیرو می گرفت.

در طی آن روز، کمیته ی مرکزی بلشویک ها در اسمولنی به کار مشغول بود. کمیته ی مرکزی به حل و فصل مسأله ی حکومت تازه ی روسیه پرداخته بود. برای این جلسه صورت جلسه نوشته نشد. و یا آن که صورت جلسه ها بعداً حفظ نشدند. هیچ کس در قید مورخ های آتیه نبود، هر چند در آن جلسه در دسرهای زیادی برای مورخ های آتیه ساخته شد. قرار بر این بود که در جلسه ی شبانه ی کنگره هیئتی از وزرا ایجاد شود. و- ز- ر- ا؟ چه واژه ی غم انگیز و سازش آمیزی! بوی جاه طلبی و مقام پرستی می دهد، مثل تاجی است که یک جاه طلب پارلمانی به سر گذاشته باشد. چنین تصمیم گرفته شد که حکومت جدید شورای کمیسرهای خلق نامیده شود: این عنوان دست کم صورت تازه تری داشت. چون مذاکره برای ائتلاف "تمامی دموکراسی" به جانی نرسیده بود، مسأله ی حزب و اعضای حکومت شکل ساده ای به خود گرفت. سوسیال رولوسیونرهای چپ ابرو درهم کشیدند و اعتراض کردند. ایشان که تازه از حزب کرنسکی گسسته بودند، خود به درستی نمی دانستند که چه کاری می خواهند بکنند. کمیته ی مرکزی پیشنهاد لنین را به

عنوان یگانه راه حل معقول به تصویب رساند: تشکیل حکومتی متشکل از بلشویک ها و فقط بلشویک ها.

مارتوف به منظور وساطت به نفع وزرای بازداشت شده ی سوسیالیست در پشت درب این جلسه دق الباب کرد. چندی پیش او در نزد وزرای سوسیالیست به خاطر بلشویک های محبوس وساطت کرده بود. حال گردونه ی سرنوشت چرخ بلندی زده بود. کمیته ی مرکزی با اعزام یکی از اعضای خود- به احتمال قوی کامنف- برای مذاکره با مارتوف، بار دیگر تأکید کرد که وزرای سوسیالیست فقط در خانه های خود تحت نظر گرفته خواهند شد. ظاهراً آنان در گرماگرم کار فراموش شده بودند، و شاید خود از قبول هر امتیازی سرباز زده و حتی در برج تروبتزکوی به اصل همبستگی وزرا پایدار مانده بودند.

جلسه ی کنگره ی در ساعت نه شب گشایش یافت. سوخانوف که دیگر نماینده محسوب نمی شد، توانست به عنوان تماشاچی جایی برای خود دست و پا کند. او می نویسد: "تصویر کلی کنگره تفاوت چندانی با روز پیش نداشت- اسلحه ی کمتر، و ازدحام کمتر." قرار بر این بود که در این جلسه مسأله ی صلح و زمین و حکومت حل و فصل شود. فقط سه مسأله. اختتام جنگ، واگذاری زمین به مردم، و استقرار دیکتاتوری سوسیالیستی. کامنف در آغاز کار به قرانت گزارش کارهای هیئت رئیسه در خلال روز پرداخت: لغو مجازات مرگ در جبهه که قبلاً توسط کرنسکی وضع شده بود؛ اعاده ی آزادی کامل تهییج گری؛ صدور دستور آزادی سربازهایی که به جرائم سیاسی زندانی شده بودند، و هم چنین صدور دستور آزادی اعضای کمیته های زمین؛ برکناری همه ی کمیسرهای حکومت موقت؛ صدور دستور دست گیری و

تحویل کرنسکی و کورنیلوف. کنگره کلیه ی این اقدامات را تأیید و تصویب کرد.

باز هم بقیانی از باقی مانده گان در میان مخالفت بی صبرانه ی تالار به سخن رانی پرداختند. یک گروه اعلام کرد که "در لحظه ی پیروزی قیام" از کنگره خارج می شود، "نه در لحظه ی شکستش." دیگران لاف زدند که تصمیم به ماندن گرفته اند. یکی از نمایندگان معدنچیان دوتنز اصرار ورزید که فوراً اقداماتی به عمل آید تا کالدین نتواند شمال کشور را از ذغال سنگ محروم کند. اما هنوز مدتی وقت لازم است تا انقلاب راه و رسم اقداماتی به این بزرگی را فرا بگیرد. سرانجام رسیدگی به نخستین مسأله در دستور روز مقدور می گردد.

لنین، که هنوز در کنگره دیده نشده است، برای ارائه ی گزارشی پیرامون مسأله ی صلح بر سکوی خطابه قرار می گیرد، حضور او در تریبون هلهله ی توفنده ی حضار را برمی انگیزد. نمایندگان سنگرها چهارچشمی به این موجود مرموز می نگرند. به آنان یاد داده بودند که از این موجود متنفر باشند، و آنان بی آن که او را ببینند عاشقش شدند. "اینک لنین، در حالی که لبه های میز قرانت را در دست می فشرد، بی حرکت و منتظر، پلک زنان چشم های ریز خود را از این سو به آن سوی تالار لغزاند. تو گویی صدای کف زدن ممتد حضار را، که چندین دقیقه به درازا کشید، ابداً نمی شنید. پس از آرام گرفتن تالار، به سادگی گفت: "اینک به ساختن نظام سوسیالیستی خواهیم پرداخت."

اثری از صورت جلسه های کنگره به جا نمانده است. تندنویس هائی که برای ثبت مباحثات به کنگره دعوت شده بودند، همراه با منشویک ها و

سوسیال رولوسیونرها اسمولنی را ترک کردند. این یکی از نخستین پرده های طرح خراب کاری بود. یادداشت های منشی ها بی آن که نشانی از آن ها به جا بماند، در ورطه ی حوادث گم شده اند. فقط گزارش های شتاب زده و مغرضانه ی روزنامه ها باقی مانده اند که بیشتر در میان غرش توپ خانه و یا دندان قروچه های مبارزه ی سیاسی نوشته شده اند. به ویژه نطق های لنین از این بابت لطمه دیده اند. به علت آهنگ سریع تکلم او و پیچیدگی ساختمان جملاتش، نطق های او حتی در شرایط مساعدتر هم به آسانی قابل ثبت نیستند. آن گفته ی آغازینی که جان رید در دهان لنین می گذارد، در گزارش هیچ یک از روزنامه ها دیده نشده است. اما چنین جمله ای با روحیه ی سخن ران کاملاً سازگار است. رید نمی توانسته چنین جمله ای را اختراع کرده باشد. یقیناً لنین با چنین شیوه ای نطق خود را در کنگره ی شوراها آغاز کرده بود. ساده، عاری از احساسات، با اعتماد به نفسی بی خلل: "اینک به ساختن نظام سوسیالیستی خواهیم پرداخت."

اما برای چنین کاری ابتدا لازم بود که به جنگ خاتمه داده شود. لنین از تبعیدگاه خود در سویس این شعار را مطرح کرده بود که "جنگ امپریالیستی را به جنگ داخلی تبدیل کنید. حال وقت آن بود که جنگ پیروزمند داخلی به صلح تبدیل شود. سخن ران بلافاصله نطق خود را با قرائت پیش نویس بیانیه ای آغاز کرد که باید به وسیله ی حکومتی که بعداً انتخاب می شد منتشر می گردید. متن این بیانیه هنوز در میان نمایندگان توزیع نشده بود، چون تجهیزات فنی کنگره هنوز ضعیف بود. کنگره کلمات این بیانیه را هم چنان که به بیان در می آمدند لاجرمه سر می کشید.

"حکومت کارگران و دهقانان، که از طریق انقلاب بیست و چهارم و بیست و پنجم اکتبر ایجاد شده، و بر شوراها و نمایندگان کارگران و سربازان و دهقانان استوار است، به همه ی خلق های متخاصم و حکومت هایشان پیشنهاد می کند که مذاکره برای صلح عادلانه و دموکراتیک را فوراً آغاز کنند." شرایط عادلانه نافی الحاق اراضی و غرامت های جنگی است. مراد از الحاق اراضی انضمام قهرآمیز خلق های بیگانه و یا نگاه داری اجباری آنان است. این نکته هم برای اروپا و هم برای سرزمین های دور دست در آن سوی دریاها صادق است. "حکومت بدین وسیله اعلام می کند که شرایط فوق الذکر را در جهت صلح ابدی به عنوان اتمام حجت ارائه نمی دهد- بدین معنی که حاضر است هر شرایط دیگری را هم بررسی کند،" و در این میان فقط خواستار گشایش سریع مذاکرات و سری نبودن مذاکرات است. حکومت شوروی به سهم خود دیپلماسی مخفی را لغو می کند و اقدام به انتشار معاهدات محرمانه ای خواهد کرد که پیش از بیست و پنجم اکتبر ۱۹۱۷ منعقد شده اند. هر قراردادی که در این معاهدات در جهت انباشت سود و به نفع ملاک ها و سرمایه دارهای روسیه، و یا در راستای ستم کاری "روس های بزرگ" بر سایر خلق ها باشد، "بدین وسیله از طرف حکومت فوراً و بی قید و شرط ملغی اعلام می گردد." برای آن که بتوان مذاکرات را آغاز نمود، پیشنهاد می شود که دست کم تا سه ماه آتش بس برقرار شود. حکومت کارگران و دهقانان پیشنهادها را در آن واحد به "حکومت ها و خلق های همه ی کشورهای متخاصم عرضه می دارد... به ویژه کارگران آگاه پیش رفته ترین کشورهای سه گانه ی جهان، "یعنی انگلستان و فرانسه و آلمان، و در این راه اطمینان دارد که این کارگران" به ما کمک خواهند کرد تا

کار صلح و کار آزادسازی زحمت کشان و توده های استثمارشده ی جهان را از قید بردگی و استثمار با موفقیت به فرجام برسانیم."

لنین به اظهارنظر مجملی پیرامون متن بیانیه اکتفاء کرد: "نمی توانیم حکومت ها را نادیده بگیریم، چون در آن صورت امکان انعقاد صلح به تأخیر خواهد افتاد... اما در عین حال حق نداریم از خلق ها استمداد نطلبیم. خلق ها و حکومت ها همه جا با یک دیگر در معارضه هستند، و ما باید به خلق ها کمک کنیم تا در مسأله ی جنگ و صلح مداخله کنند." "البته ما به هر طریق ممکن از برنامه ی خود برای صلحی بدون الحاق اراضی و غرامت های جنگی دفاع خواهیم کرد." اما نباید شرایط خود را به صورت اتمام حجت ارائه دهیم، چون این کار تن زدن از مذاکرات را برای حکومت ها آسان خواهد کرد. هم چنین ما هر پیشنهاد دیگری را هم بررسی خواهیم کرد." بررسی به معنای پذیرفتنش نیست."

در اعلامیه ای که سازش کاران در روز چهاردهم مارس صادر کردند، به کارگران سایر کشورها پیشنهاد شده بود که به نام صلح بانک دارها را براندازند؛ اما سازش کاران نه تنها خواستار براندازی بانک دارهای خود نشدند، بلکه با آنان عقد اتحاد بستند. "اینک ما حکومت بانک دارها را برانداخته ایم." این به ما حق می دهد که سایر خلق ها را به این کار دعوت کنیم. امید ما به پیروزی نامحدود است. "باید به یاد داشت که ما نه در قعر آفریقا، بلکه در اروپا زندگی می کنیم، و در اروپا امکان بخش سریع همه ی اخبار وجود دارد." لنین چون همیشه ضمانت پیروزی را در تبدیل انقلاب ملی به انقلاب بین المللی می بیند. "جنبش کارگران رو خواهد آمد و راه را برای صلح و سوسیالیزم هموار خواهد کرد."

سوسیال رولوسیونرهای چپ از طریق نماینده ی خود مراتب پیروی خویش را از بیانیه اعلام کردند. "روح و معنای این بیانیه به ما نزدیک و برایمان قابل فهم است." انترناسیونالیست های متحد طرف دار بیانیه بودند، منتها مشروط به آن که به وسیله ی حکومتی متشکل از تمامی دموکراسی صادر شود. لاپینسکی، که از طرف منشویک های چپ لهستان سخن می گفت، از "واقع بینی سالم و پرولتری" این سند استقبال کرد. ژرژینسکی که از طرف سوسیال دموکراسی لهستان و لیتوانی، استوچکا از طرف سوسیال دموکراسی لاتویا و کاپسوکاس از طرف سوسیال دموکراسی لیتوانی بدون قید و شرط از بیانیه طرف داری کردند. تنها صدای اعتراض از جانب ارمیف بلشویک بلند شد؛ او درخواست کرد که شرایط صلح به صورت اتمام حجت عرضه شوند. وگرنه "ممکن است فکر کنند که ما ضعیف هستیم و می ترسیم."

لنین قاطعاً و شدیداً به ارانه ی شرایط به صورت اتمام حجت اعتراض کرد: او گفت که با چنان شیوه ای فقط "به دشمنان خود امکان خواهیم داد که تمامی حقیقت را از مردم پنهان کنند، و حقیقت را در پشت آستی ناپذیری ما بپوشانند." شما می گوئید که "ارانه ندادن شرایط به صورت اتمام حجت ناتوانی ما را نشان خواهد داد." وقت آن فرا رسیده که دغل بازی های بورژوایی را در سیاست کنار بگذاریم. "لزومی ندارد که از گفتن حقیقت پیرامون خستگی خود واهمه داشته باشیم..." برقی از اختلافات آتی برست- لیتوفسک را در این برخورد می توان دید.

کامنف از همه ی طرف داران بیانیه درخواست کرد که کارت نمایندگی خود را بالا ببرند. رید می نویسد: "یکی از نمایندگان جرئت کرد که دست خود را به عنوان مخالف بلند کند، اما به دنبال هیاهونی که ناگهان در اطراف او

در گرفت، دستش به سرعت پائین آمد. "استمداد از خلق ها و حکومت ها به اتفاق آراء به تصویب رسید. کار به فرجام رسید! و همه ی نمایندگان تحت تأثیر اهمیت فوری و بلافصلش قرار گرفتند.

سوخانوف، این تماشاگر دقیق گرچه در ضمن مغرض، در آن جلسه ی نخست چندین بار متوجه ی بی علائقی کنگره شد. شکی نیست که نمایندگان- به واقع مانند همه ی مردم- از هر چه جلسه و کنگره و سخن رانی و قطع نامه، و به طور کلی از درجا زدن های پی در پی خسته و دل زده بودند. آنان اطمینان نداشتند که این کنگره از توانایی و دانایی لازم برای به فرجام رساندن کار برخوردار باشد. آیا عظمت و وظیفه ی فعلی و سرسختی چاره ناپذیر مخالفان آنان را و نخواهد داشت که این باز نیز صلاهی عقب نشینی در دهند؟ خبر تسخیر کاخ زمستانی، و بعداً نیز خبر پیوستن دو چرخه سوارها به قیام، موجی از خوشبینی و اطمینان به کنگره آورده بود. اما این دو رویداد هر دو به مکانیزم قیام مربوط می شدند. فقط اکنون معنای تاریخی قیام به تدریج در عمل روشن می شد. پیروزی قیام میانی قدرت مستحکمی را در زیر این کنگره ی کارگران و سربازان به وجود آورده بود. این بار نمایندگان به قطع نامه و بیانیه رأی نمی دادند، بلکه به اقداماتی رأی می دادند که جنبه ی حکومتی داشتند و اهمیت شان به اندازه در نمی آمد.

ملت های جهان، به گوش! انقلاب به شما صلح عرضه می کند. به انقلاب اتهام نقض معاهدات را خواهند زد. اما انقلاب از این بابت به خود می بالد. درهم شکستن اتحادیه های کشتارهای خونین عظیم ترین خدمت تاریخی است. بلشویک ها جرئت این کار را کرده اند. فقط آنان چنین جرئتی کرده اند. غرور و سرافرازی به میل خود غلیان می کنند. چشم ها می درخشند. همه بر سر پا

می ایستند. اینک دیگر هیچ کس سیگار نمی کشد. تو گویی نقش از سینه ی احدی بر نمی آید. هینت رئیسه، نمایندگان، مهمان ها و نگهبان ها یک صدا با هم سرود قیام و برادری را می خوانند. چندی بعد جان رید، تماشاگر و شرکت کننده، وقایع نگار و شاعر قیام، روایت کرد که: "ناگهان به حکم یک انگیزه ی مشترک درونی، جملگی خویشان را بر سر پا یافتیم، و با سرود افسون کننده ی "انترناسیونال" هم آوا شدیم. سرباز پیر سپید مویی مثل کودکان می گریست. آلکساندرا کولنتای با به هم زدن پلک های چشمش اشک خود را فرو می خورد. آن بانگ عظیم در سراسر تالار می غلتید، درها و پنجره ها را می شکافت و به اوج آسمان آرام صعود می کرد." آیا تماماً به آسمان می رفت؟ آیا به سنگرهای پانیزی سر نمی زد، به آن زخم های ریش ریش بر پیکر اروپای مصلوب، به شهرها و روستاهای ویران شده اش، و به مادران و زنان سوگوارش؟ "برخیزید ای زندانیان گرسنگی! برخیزید ای دوزخیان روی زمین!" * کلمات این سرود از همه ی قید و بندها آزاد بودند. این کلمات با فرمان حکومت جدید درمی آمیختند، و از این رو با نیروی عمل ظنین می افکندند. در آن ساعت همه احساس عظمت و اهمیت بیشتری کردند. قلب انقلاب به پهنای تمامی جهان بزرگ شده بود. "آزادی را فرا چنگ آوریم... روح استقلال، ابتکار، شهامت، و همه ی احساسات مسرت بخشی که مظلومان در شرایط عادی از آن ها محروم هستند، اینک به دست انقلاب پیش کش شده بودند. "... با دست های خویش!" دست توانمند میلیون ها تنی که سلطنت و بورژوازی را برانداخته بودند، اینک باید بر حلقوم جنگ فشرده می شد. آن گارد سرخ از بخش وایبورگ، آن سرباز سپیدموی زخم

* - بخش هایی از سرود انترناسیونال که از زبان اصلی ترجمه شده است - مترجم فارسی.

خورده، آن انقلابی پیری که سال ها در زندان، اعمال شاقه کرده بود، و آن ملوان جوان سیه ریش از کشتی *آورورا* - همه سوگند یاد کردند که این "نبرد نهائی و سرنوشت ساز" را به فرجام رسانند. "ما برای خود جهانی تازه خواهیم ساخت!" خواهیم ساخت! این کلمه که با شور و شوق از ژرفنای قلب برخاسته بود، سال های آتی جنگ داخلی و دوره ی پنج ساله ی مشقت و محرومیت را دربر داشت. "هیچ بودگان، هر چیز گردند!" هر چیز! اگر واقعیات روزگاران پیشین اغلب به سرود تبدیل شده اند، چرا سرودی به واقعیات آینده تبدیل نشود؟ آن پالتوهای جنگی دیگر شباهتی به جامه ی بردگان نداشتند. کلاه های بلند پوستی با سوراخ ها و پارگی هایشان بر فراز آن چشم های درخشنده و جبهه ی تازه ای یافته بودند. "نژاد بشر بار دیگر به پا خواهد خاست!" آیا می توان تصور کرد که نژاد بشر از فلاکت و خفت، و از خون و کثافت این جنگ به پا خواهد خاست؟

"تمامی هیئت رئیسه به سرکردگی لنین به پاخاسته بود و با چهره های هیجان زده و پُر جذبه و با چشم های درخشان سرود می خواند. "چنین است شهادت فرد شکاکی که با دلی پُردرد به پیروزی دیگران می نگریست. سوخانوف اعتراف می کند که: "چقدر دلم می خواست به آن ها ببیوندم، و در احساسات و حالت روحی آن توده و رهبرانش فرو روم! اما قادر نبودم." واپسین طنین آن سرود فرو نشست، اما کنگره همانند توده ی انسانی یک پارچه که از عظمت تجربه ی خود به وجد آمده باشد، هم چنان بر سر پا ایستاده بود. و چشم های بسیار بر پیکر کوتاه و چهارشانه ی مردی دوخته شده بود که با سر بزرگ، گونه های برآمده و خصوصیات ساده ی چهره ی خود، دگرگون شده بر اثر تراشیدن ریشش، و با برق چشم های ریز و اندک

مغولی خود، که مستقیماً به درون امور نفوذ می کرد، هم چنان بر سکوی خطابه قرار داشت. او چهار ماه تمام ناپدید شده بود. نام او از هر شخصیت زنده ای تقریباً منفک شده بود. اما خیر. او افسانه نبود. اکنون او در میان یاران خود ایستاده بود. و چه "یاران" کثیری!- و اوراق پیام صلح را خطاب به خلق های جهان در دست داشت. حتی نزدیک ترین یارانش، آن ها که مقام او را در حزب به خوبی می دانستند، اینک برای نخستین بار دریافتند که وجود او برای انقلاب، برای مردم، و برای خلق ها چه معنایی دربر دارد. او تعلیمشان داده بود؛ او بزرگشان کرده بود. شخصی از عمق تالار به بانگ بلند به رهبر درود فرستاد. توگونی تالار فقط منتظر همین علامت بود. زنده باد لنین! تشویش های تحمل شده، تردیدهای فتح شده، غرور ابتکار، احساس پیروزی، امیدهای بزرگ- همه ی این ها در آتشفشانی از سپاس و سرور فوران کردند. تماشاگر شکاک با لحنی عاری از احساس نظر می دهد که: "بی شک همه به شوق آمده بودند... به لنین درود می فرستادند، فریاد هورا برمی کشیدند، کلاه های خود را به هوا می انداختند. آن ها به یادبود قربانیان جنگ "مارش تدفین" را هم صدا با هم خواندند. و آن گاه، باز هم لهله، فریاد، و پرتاب کلاه ها به هوا."

روز بعد تجربه ی کنگره به شکلی رقیق تر برای تمامی کشور تکرار شد. استانکوویچ در خاطرات خود چنین می نویسد: "باید گفت که حرکت متهورانه ی بلشویک ها، یعنی توانائی آنان در عبور از سیم های خارداری که چهار سال تمام ما را از خلق های همسایه جدا کرده بودند، به تنهایی تأثیر عظیمی بر همه گان گذاشت." بارون بودبرگ هم در یادداشت های روزانه ی خود افکار خود را به نحوی خام تر اما با همان ایجاز بیان می کند: "حکومت

جدید رفیق لنین با فرمان صلح فوری دست به کار شد... او این عمل نبوغ آمیز را برای جلب توده های سرباز به جانب خود، انجام داد: من این را در حالت روحی چند هنگ، که امروز از آن ها بازدید به عمل آوردم، به خوبی دیدم؛ تلگراف لنین درباره ی آتش بس سه ماهه و سپس صلح، در همه جا تأثیرات عظیمی پدید آورد و توفانی از شادی و مسرت به پا کرد. اینک آخرین امکان را برای نجات جبهه از دست داده ایم." مراد این افراد از نجات جبهه، که خود ویرانش کرده بودند، از مدت ها پیش فقط نجات موقعیت های اجتماعی خویش بود و بس.

اگر انقلاب عزم جازم خود را برای عبور از سیم های خاردار در ماه های مارس و آوریل نشان داده بود، شاید می توانست ارتش را تا مدتی سالم نگاه دارد. آن هم به شرط آن که ارتش در عین حال به نصف یا یک سوم اندازه ی خود تقلیل می یافت. و بدین ترتیب برای سیاست خارجی خود موقعیت فوق العاده محکمی ایجاد کند. اما ساعت دلاوری فقط در ماه اکتبر فرا رسید، یعنی هنگامی که نجات حتی بخشی از ارتش حتی برای مدتی کوتاه غیرقابل تصور بود. حکومت جدید ناچار بود که نه تنها قروض جنگ تزاری را بر دوش بگیرد، بلکه بدهکاری های سبک مغزی مسرفانه ی حکومت موقت را هم تقبل کند. در این وضعیت دهشت ناک، که سایر احزاب هیچ علاجی برایش نداشتند، فقط بلشویزم می توانست کشور را در شاهراهی گشاده بیفکند. چون بلشویزم از طریق انقلاب اکتبر منابع لایزالی از نیروهای ملی را کشف کرده بود.

لنین باز هم بر سکوی خطابه قرار گرفته است. این بار با اوراق کوچکی که فرمانی در خصوص زمین بر آن ها نوشته شده است. او سخنان خود را با

اتهام نامه ای بر علیه حکومت سرنگون شده و حزب های سازش کاران آغاز می کند: اینان با کش دادن مسأله ی زمین کشور را به طغیان دهقان ها کشانده اند. "حرف های آن ها درباره ی کشتار و هرج و مرج در کشور، آکنده از فریب کاری های بزدلانه است. کجا و چه وقت اقدامات عاقلانه سبب کشتار و هرج و مرج شده اند؟" متن فرمان زمین برای توزیع در میان نمایندگان تکثیر نشده است. سخن ران یگانه پیش نویس موجود را در دست دارد. سوخانوف به یاد می آورد که: این پیش نویس چنان بد نوشته شده است "که لنین هنگام خواندنش گیر می کند، سردرگم می شود، و سرانجام به کلی از خواندن باز می ایستد. شخصی از میان جمعیتی که در کنار سکوی خطابه ایستاده اند به کمکش می شتابد. لنین با کمال میل جای خود و آن کاغذ ناخوانا را به او تحویل می دهد." اما این دست اندازها در چشم آن پارلمان مردمی، ذره ای از شکوه آن رویداد نکاست.

دو سطر اول نکته ی نخست زبده ی فرمان را دربر دارند: "مالکیت ملاک بر زمین فوراً و بدون هیچ گونه غرامتی لغو می شود. املاک ملاکان، املاک خالصه، و زمین های رهبان خانه ها و کلیساها با کلیه ی وسایل و ابزارشان تا تشکیل مجلس مؤسسان به کمیته های شهری زمین و به شوراهای استانی نمایندگان دهقان ها واگذار می گردند. اموال توقیف شده به عنوان دارایی های ملی تحت محافظت شوراهای محلی قرار خواهند گرفت. زمین های دهقان های عادی و قزاق های عادی توقیف نخواهند شد. تمام متن فرمان به سی سطر هم نمی رسد. این فرمان گره ی گوردیائی* را با پتک درهم می شکند.

* - گره دشواری که به دست گوردیوس، پادشاه گوردیوم در فریجی، بسته شده بود. پیش گوئی شده بود که بازکننده ی آن گره بر قاره ی آسیا فرمان خواهد راند، و اسکندر کبیر چون موفق به گشودنش نگردد، آن را به ضرب شمشیر پاره کرد. - مترجم فارسی

دستورالعمل‌های وسیع تری هم که تماماً از خود دهقان‌ها گرفته شده‌اند، به متن اصلی فرمان اضافه گشته‌اند. در روز نوزدهم اوت خلاصه‌ی ۲۴۲ دستورالعمل، که رأی دهندگان به نمایندگان خود در نخستین کنگره‌ی شوراهای دهقانی داده بودند، در *بیزوستیای* شورای دهقان‌ها به چاپ رسیده بود. با آن که سوسیال رولوسیونرها این دستورالعمل‌ها را تهیه و تنظیم کرده بودند، لنین بی آن که تردید به خرج دهد این سند را "برای جهت یابی در اجرای اصلاحات بزرگ ارضی" بی کم و کاست ضمیمه‌ی فرمان خود ساخت.

در این دستورالعمل‌های تنظیم شده آمده بود: "حق مالکیت خصوصی بر زمین برای همیشه لغو می‌شود." حق استفاده از زمین متعلق به همه‌ی شهروندانی است... که مایلند زمین را با کار خود آباد کنند. "استخدام کارگر ممنوع است." "استفاده از زمین باید به طور برابر صورت بگیرد- یعنی زمین باید متناسب با شرایط محلی و براساس موازین کار یا مصرف، مابین زحمت‌کشان تقسیم شود."

تحت رژیم بورژوائی- ائتلاف با ملاک‌ها که به جای خود- این دستورالعمل‌های سوسیال رولوسیونری یا به دروغی آگاهانه تبدیل شدند و یا به صورت یک ناکجاآباد بی جان باقی ماندند. این دستورالعمل‌ها حتی تحت حکومت طبقه‌ی کارگر هم در همه‌ی جزئیات خود تحقق نیافتند. اما با دگرگون شدن نحوه‌ی برخورد قدرت حکومت با این دستورالعمل‌ها، سرنوشت دستورالعمل‌ها هم از ریشه دگرگون شد. دولت کارگران به دهقان‌ها فرصت داد تا برنامه‌ی پرتناقض خود را در عمل بیازمایند.

لنین در ماه اوت نوشته بود: "دهقان ها می خواهند ملک های کوچک خود را نگاه بدارند، این ملک ها را براساس استفاده ی برابر یکسان کنند، و گاه به گاه زمین ها را از نو براساس استفاده ی برابر تقسیم کنند. بگذار این کار را بکنند. در این زمینه هیچ سوسیالیست عاقلی به دهقان های فقیر پشت نخواهد کرد. ضبط زمین ها به معنای سست شدن حاکمیت بانک هاست. ضبط وسایل و ابزار به معنای سست شدن حاکمیت سرمایه است. راه حل مابقی مسائل... با انتقال قدرت سیاسی به طبقه ی کارگر... در میدان عمل روشن خواهد شد."

بسیاری از افراد، دوست و دشمن به یک سان، این نحوه ی برخورد دوراندیشانه و تا اندازه ای نیز آموزشی بلشویک ها را با دهقان ها و برنامه ی ارضی شان به درستی درک نکرده اند. مثلاً روزا لوکزامبورگ اعتراض کرده بود که توزیع متساوی زمین هیچ وجه اشتراکی با سوسیالیزم ندارد. لازم به توضیح نیست که بلشویک ها هیچ گونه توهمی در این خصوص نداشتند. برعکس، همان ساختمان فرمان زمین گواهی است بر دقت و بینش انتقادی واضعش. در دستورالعمل سوسیال رولوسیونرها آمده بود که همه ی زمین ها، اعم از اراضی ملاک ها و اراضی دهقان ها، "به اموال ملی تبدیل می شوند." حال آن که فرمان اصلی زمین در قبال شکل جدید مالکیت بر زمین تعهدی برای خود قائل نشده بود. این نکته که ملی کردن اراضی، که به عنوان یک اصل نوین اجتماعی اهمیتی جهانی- تاریخی دربر داشت، در قالب یک رشته دستورالعمل ملحقه به قانونی بنیادی به مورد اجراء نهاده شده بود، یقیناً حقوق دان های گشاده بین را هم دچار وحشت می کرد. اما در این جا با هیچ گونه شلختگی ارتجاعی روبه رو نبودیم. لنین می خواست دست حزب و

قدرت شورائی را در آن خطه ی نامکشوف تاریخی حتی المقدور باز بگذارد. او در این جا هم تهوری بی نظیر را با بزرگ ترین احتیاط کاری ممکن درهم آمیخته بود. حال باید در عمل معلوم می شد که خود دهقان ها تبدیل زمین را به "اموال همه ی مردم" چگونه تفسیر می کردند. حال پس از این جهش بلند به جلو، لازم بود که ضمناً مواضع موجود تحکیم شوند تا در صورت ضرورت یافتن عقب نشینی به کار بیایند. توزیع زمین ملاک در میان دهقان ها، گرچه به تنهایی امکان ضدانقلاب بورژوائی را از میان برنمی داشت، اما در هر حال بازگشت دستگاه فئودالی- سلطنتی را ناممکن می ساخت.

سخن راندن از چشم اندازهای سوسیالیستی فقط پس از استقرار و تداوم موفقیت آمیز قدرت پرولتری ممکن می شد. و این قدرت فقط در صورتی می توانست خود را حفظ کند که دهقان ها را در به فرجام رساندن انقلابشان با عزم راسخ یاری دهد. حال که توزیع زمین سبب تقویت سیاسی حکومت سوسیالیستی می گردید، این کار به عنوان یک اقدام فوری کاملاً موجه بود. دهقان باید همان طور در نظر گرفته می شد که انقلاب او را یافته بود. فقط یک رژیم جدید می توانست دهقان را از نو تعلیم دهد. آن هم نه فی الفور، بلکه در طی یک نسل کامل، و به کمک فنون نوین و سازمان دهی نوین صنعت. فرمان زمین در کنار دستورالعمل ها بدین معنی بود که دیکتاتوری پرولتاریا متعهد شده بود که نه تنها منافع زحمت کشان ارضی را دقیقاً در مدنظر بگیرد، بلکه در برابر توهمات آنان در مقام خرده مالک هم شکیبائی به خرج دهد. این نکته از پیش روشن بود که انقلاب ارضی مراحل و نقاط عطف متعددی را دربر خواهد داشت. دستورالعمل های تنظیم شده به هیچ عنوان حرف آخر محسوب نمی شدند. این دستورالعمل ها صرفاً نقطه ی آغاز به

شمار می آمدند، و کارگران ضمن کمک به دهقان ها برای تحقق بخشیدن به خواست های مترقی آنان، و ضمن بر حذر داشتن دهقانان از گام های نادرست، این نقطه ی آغاز را پذیرفتند.

لنین در نطق خود گفت: "ما نباید قطع نامه های رده های فرودست مردم را نادیده بگیریم، ولو آن که با این قطع نامه ها موافق نباشیم... باید به توانایی خلاق توده های خلق آزادی کامل بدهیم. اساس مسأله آن است که دهقان ها کاملاً اطمینان ببابند که دیگر در کشور ملاک وجود ندارد، و آن گاه دهقان ها فرصت پیدا کنند که مسائل را خود حل و فصل کنند و زندگی خویش را به دست خود بسازند." فرصت طلبی؟ خیر، این واقع بینی انقلابی بود.

پیش از آن که هلله ی حصار به پایان برسد، پیانیخ، سوسیال رولوسیونر راست، از کمیته ی اجرائی دهقانان به کنگره آمد و با اعتراضی خشماگین در خصوص بازداشت وزرای سوسیالیست بر سکوی خطابه قرار گرفت. او در حالی که از فرط غضب از خود بی خود شده بود و به روی میز مشت می کوبید، فریاد کشید: "در این چند روز اخیر اتفاقی افتاده که نظیرش در هیچ انقلابی رخ نداده است. رفقای ما، اعضای کمیته ی اجرائی، ماسلوف و سالازکین، در زندان محبوس شده اند. ما آزادی فوری آنان را خواستاریم!" پیک دیگری در جامه ی نظامی تهدید کرد که: "اگر مویی از سر آنان کم شود..." هر دو نفر در چشم کنگره به مهمان هائی از جهانی دیگر می ماندند.

در لحظه ی قیام ۸۰۰ نفر به جرم بلشویزم در زندان دوینسک محبوس بودند، در مینسک در حدود ۶/۰۰۰ نفر، و در کیف ۵۳۵ نفر- بیشترشان سرباز. تعداد اعضای محبوس کمیته های دهقانی در نقاط مختلف کشور از

اندازه بیرون بود. و سرانجام باید افزود که تعداد کثیری از اعضای همین کنگره، از جمله اعضای هیئت رئیسه، از ماه ژوئیه به بعد گذارشان به زندان های کرنسکی افتاده بود. جای شگفتی نیست که خشم دوستان حکومت موقت نتوانست تارهای عاطفی کسی را در آن جلسه به ارتعاش درآورد. از بخت بد این دو تن، نماینده ای گمنام، دهقانی از تور، با گیسوان بلند و پوستینی گشاد، در جای خود بر سر پا برخاست و پس از تعظیم به چهار گوشه ی تالار، به نام انتخاب کنندگان خود از کنگره تقاضا کرد که در بازداشت تمامی کمیته ی اجرائی آوکسنتیف تردید به خرج ندهد: "این ها نماینده ی دهقان ها نیستند، این ها کادتنند... جایشان در زندان است." بدین شکل این دو پیکر در برابر هم قرار گرفتند: پیانیک سوسیال رولوسیونر، پارلمان باز مجرب، محبوب وزرا، دشمن بلشویک ها، و دهقانی گمنام از تور که از طرف انتخاب کنندگان خود درود گرمی برای نین به همراه آورده بود. دو قشر اجتماعی، دو انقلاب: پیانیک به نام انقلاب فوریه سخن می گفت، دهقان توری برای انقلاب اکتبر می جنگید. کنگره برای نماینده ی پوستین پوش با تمام وجود به کف زدن پرداخت. فرستادگان کمیته ی اجرائی ناسزا گویان پی کار خود رفتند.

کالگائف اعلام کرد که: "جناح سوسیال رولوسیونرها قطع نامه ی نین را به عنوان پیروزی آرمان های این جناح گرامی می دارد،" و ادامه می دهد که: اما نظر به اهمیت فوق العاده ی این مسأله، سوسیال رولوسیونرها باید در مجمع خود به بررسی اش بپردازند. یک نفر ماکسیمالیست، نماینده ی جناح چپ افراطی حزب متلاشی شده ی سوسیال رولوسیونر، خواستار رأی گیری فوری می شود: "باید از حزبی که در همان روز اول و بدون چرندیات چنین

اقدامی را به عمل آورده است، قردانی کنیم. "لنین اصرار ورزید که مدت تنفس حتی المقدور کوتاه شود. "اخباری که تا این حد برای روسیه ی حائز اهمیت هستند باید تا فردا صبح به چاپ برسند. بدون فوت وقت!" فرمان زمین نه تنها مبانی رژیم جدید را تشکیل می داد، بلکه ضمناً حربه ای بود در دست انقلاب که هنوز باید کشور را فتح می کرد. جای شگفتی نیست که جان رید فریاد آمرانه ای را به ثبت رسانده است که در آن لحظه در میان قیل و قال تالار ظنین انداز شد: "پانزده تهییج گر فوراً در اتاق شماره ی ۱۷ جمع شوند! برای رفتن به جبهه!" ساعتی پس از نیمه شب نماینده ی نیروهای نظامی روسیه در مقدونیه شکایت آورد که حکومت های پتروگراد یکی پس از دیگری آن نیروها را از یاد برده اند. سربازان مستقر در مقدونیه قول داده اند که از برنامه ی صلح و زمین حمایت کنند! این هم سنجش تازه ای پیرامون حالت روحی ارتش- این بار از گوشه ی دوردستی در جنوب شرقی اروپا. و در این جا کامنف اعلام می کند که: گردان دهم دوچرخه سوار، که به وسیله ی حکومت از جبهه فراخوانده شده است، امروز صبح وارد پتروگراد شده و مانند هم قطاران قبلی اش تابعیت خود را از کنگره ی شوراها اعلام کرده است. هلله ی گرم حضار گواهی است بر این که هر چه از این گونه اخبار در تأیید قدرت کنگره از راه برسد، باز هم کم است.

پس از تصویب بی جروبحث و یک پارچه ی قطع نامه ای که در آن اعلام شده است شوراها ی محلی با تمام قوا از کشتار یهودیان و هر کشتار دیگری به وسیله ی عناصر جانی جلوگیری خواهند کرد، پیرامون قانون زمین رأی گیری به عمل می آید. کنگره با یک رأی مخالف و هشت رأی ممتنع، و با موج تازه ای از شور و اشتیاق، فرمان را به تصویب می رساند و بدین ترتیب

بر نظام ارباب رعیتی، سنگ زیربنای فرهنگ روسیه ی کهن، نقطه ی پایان می نهد. از آن پس انقلاب ارضی جنبه ی قانونی می یابد، و از این راه انقلاب پرولتاریا اساسی نیرومند پیدا می کند.

هنوز یک مسأله باقی است: ایجاد حکومت. کامنف پیشنهادی را که کمیته ی مرکزی بلشویک ها تهیه کرده است، قرائت می کند. اداره ی شاخه های مختلف حیات دولت به کمیسیون هائی واگذار می شود که باید برنامه های اعلام شده ی کنگره ی شوراهای را به اجراء در بیاورند، "آن هم در ارتباط نزدیک با سازمان های توده ای مردان و زنان کارگر، ملوان ها، سربازها، دهقان ها، و کارمندان." قدرت حکومت در دست هیئتی متشکل از رؤسای این کمیسیون ها متمرکز می گردد، و این هیئت شورای کمیسرهای خلق نامیده می شود. نظارت بر فعالیت های حکومت برعهده ی کنگره ی شوراهای کمیته ی اجرایی مرکزی اش می افتد.

هفت تن از اعضای کمیته ی مرکزی حزب بلشویک برای شرکت در نخستین شوراهای کمیسرهای خلق نامزد می شوند: لنین به عنوان رئیس حکومت، بدون وزرات خانه؛ رایکوف به عنوان کمیسر خلق در وزارت کشور؛ میلی بوتین به عنوان رئیس اداره ی کشاورزی؛ نوگین به عنوان رئیس بازرگانی و صنعت؛ تروتسکی به عنوان رئیس اداره ی امور خارجه؛ لوموف رئیس دادگستری؛ استالین، رئیس کمیسیون امور ملیت ها؛ امور نظامی و نیروی دریایی به دست کمیته ای مرکب از آنتونوف- اوفسینکو، کرینکو و دینکو سپرده شده اند؛ ریاست کمیساریای کار به شلیاپنیکوف محول شده؛ رئیس اداره ی آموزش و پرورش، لوناچارسکی؛ سمت سنگین و پُرمشقت وزارت خواروبار برعهده ی تنودرویچ می افتد؛ پست و تلگراف برعهده ی گلبوف

کارگر؛ برای کمیساریای حمل و نقل هنوز هیچ کس در نظر گرفته نشده است، درهای این کمیساریا تا رسیدن به توافق با سازمان های کارگران راه آهن باز است.

هر پانزده تن، چهار کارگر و یازده روشن فکر، سال های درازی از زندان و تبعید پشت سر دارند. پنج تن از آنان حتی در رژیم جمهوری دموکراتیک هم به زندان افتاده بودند. نخست وزیر آتی شوروی همان روز قبل از زیرزمین دموکراتیک بیرون آمده بود. کامنف و زینوویف وارد شورای کمیسرهای خلق نشدند. کامنف برای ریاست کمیته ی جدید اجرائی مرکزی؛ و زینوویف برای سردبیری ارگان رسمی شوراها برگزیده شدند. رید می نویسد: "هم چنان که کامنف فهرست کمیسرها را می خواند، پس از هر نام موجی از لهله برمی خاست، مخصوصاً پس از نام لنین و تروتسکی،" سوخانوف نام لوناچارسکی را هم به نام این دوتن می افزاید.

آویلوف، نماینده ی انترناسیونالیست های متحد، بلشویک پیشین، و ادیبی از روزنامه ی گورکی، برعلیه اعضای پیشنهادی حکومت نطق درازی ایراد کرد. او مجدانه شروع به برشمردن مشکلاتی کرد که در قلمرو سیاست های داخلی و خارجی در برابر انقلاب قرار داشتند: "پیش از آن که حکومت جدید در برابر مسائل قدیمی نان و صلح قرار بگیرد، باید کاملاً آگاه باشیم... که به کجا می رویم... اگر حکومت جدید این مسائل را حل نکند، سرنگون خواهد شد." مقدار غله در کشور کم است؛ غله ی موجود در دست کشاورزهای مرفه الحال است؛ در برابر غله چیزی نداریم بدهیم؛ تولید در صنایع دم به دم کاهش می یابد؛ با کمبود سوخت و موادخام مواجهیم. جمع آوری غلات به ضرب زور کار دشوار، طولانی، و خطرناکی است. از این رو لازم است

حکومتی ایجاد کنیم که نه تنها از تأیید دهقان های فقیر، بلکه از تأیید دهقان های مرفه الحال هم برخوردار باشد. برای چنین حکومتی ائتلاف ضروری است.

"رسیدن به صلح از این هم دشوارتر خواهد بود." حکومت های دول متفق پیشنهاد کنگره را در خصوص آتش بس فوری نخواهند پذیرفت. حتی قبل از این مسأله نیز سفرای دول متفق در صدد ترک روسیه بودند. حکومت جدید در انزوا خواهد ماند؛ و طرح صلح در هوا معلق خواهد شد. توده های کشورهای متخاصم هنوز از انقلاب فاصله ی زیادی دارند. عواقب کار از دو شق بیشتر نیست: یا نابودی انقلاب به دست نیروهای هوهنزولرن، و یا صلح جداگانه. شرایط صلح در هر دو شق بدترین شرایط ممکن برای روسیه خواهد بود. فقط "اکثریت مردم" می تواند از عهده ی این مسائل برآید. بدبختانه دموکراسی به دو نیم شده است: نیمه ی چپ می خواهد یک حکومت تماماً بلشویکی در اسمولنی تشکیل دهد، و نیمه راست در دومای شهر سرگرم سازمان دهی کمیته ی امنیت ملی است. برای نجات انقلاب لازم است که حکومتی متشکل از هر دو گروه تشکیل شود.

کارلین، نماینده ی سوسیال رولوسیونرهای چپ نیز در همین معنی سخن گفت. بدون احزابی که از کنگره خارج شده اند، محال است بتوان برنامه های اتخاذ شده را به اجراء درآورد. البته "نمی توان بابت خروج آن ها بلشویک ها را سرزنش کرد." اما برنامه ی کنگره تمامی دموکراسی را متحد کند. "ما نمی خواهیم بلشویک ها را منزوی کنیم، چون می دانیم که سرنوشت بلشویک ها به سرنوشت کل انقلاب گره خورده است. نابودی آن ها به منزله ی نابودی انقلاب خواهد بود. اگر می بینید که با همه ی این احوال

سوسیال رولوسیونرهای چپ حاضر به شرکت در حکومت نشده اند، نیتشان پاک است: آن‌ها می‌خواهند برای میانجی‌گری مابین بلشویک‌ها و احزابی که کنگره را ترک کرده اند، دست خود را باز بگذارند. در حال حاضر، سوسیال رولوسیونرهای چپ وظیفه‌ی اصلی خود را در این میانجی‌گری... می‌بینند." سوسیال رولوسیونرهای چپ از کوشش‌های جدید در حل و فصل مسائل مبرم حمایت خواهند کرد، و در عین حال به حکومت پیشنهادی رأی منفی می‌دهند. در یک کلام، این حزب جوان تا آن‌جا که زورش می‌رسیده خود را سردرگم کرده است.

سوخانوف، که با آویلوف هم دلی کامل داشت و در پشت پرده الهام‌بخش کارلین شده بود، چنین می‌نویسد: "تروتسکی از جا بلند شد تا از حکومت مطلق بلشویک‌ها دفاع کند. او بسیار روشن و تیزبینانه حرف زد، و بسیاری از سخنانش کاملاً درست هم بودند. اما او حاضر نبود بفهمد که جوهر بحث مخالفانش دقیقاً متشکل از چیست..." جوهر آن بحث متشکل از یک قطر خیالی بود. در ماه مارس کوشیده بودند این قطر را مابین بورژوازی و شوراهای سازش‌کاران رسم کنند. حال سوخانوف خواب تقسیم این قطر را مابین دموکراسی سازش‌کاران و دیکتاتوری پرولتاریا می‌دید. اما انقلاب‌ها روی اقطار حرکت نمی‌کنند.

تروتسکی گفت: "آن‌ها چندین بار سعی کرده اند ما را از انزوای احتمالی جناح چپ بترسانند. چند روز پیش، وقتی مسأله‌ی قیام علناً مطرح شد، به ما گفتند که به سوی نابودی می‌رویم. و در حقیقت امر، اگر پیرامون دسته بندی گروه‌ها براساس مندرجات مطبوعات سیاسی قضاوت می‌کردیم، می‌پنداشیم که قیام به طور اجتناب‌ناپذیری به نابودی تهدیدمان می‌کند. نه فقط دسته جات

ضدانقلابی، بلکه انواع مختلف دفاع طلبان هم در برابر ما قرار گرفته بودند. از میان سوسیال رولوسیونرهای چپ فقط یک جناحشان شجاعانه در کمیته ی نظامی انقلابی با ما هم کاری کرد. مابقی بی طرف ایستادند و فقط تماشا کردند. و با این حال، حتی در این شرایط نامساعد، هنگامی که به نظر می رسید همه ی ما را طرد کرده اند، قیام به پیروزی رسید...

"اگر نیروهای واقعی حقیقتاً بر علیه ما بودند، چطور شد که ما تقریباً بدون خونریزی به پیروزی رسیدیم؟ خیر، ما در انزوا نیستیم، بلکه حکومت و به اصطلاح دموکرات ها در انزوا قرار گرفته اند. آن ها با نوسانات و سازش کاری خود، خویشان را از صفوف معتبر دموکراسی خارج کرده اند. برتری بزرگ ما به عنوان حزب در این نکته نهفته است که با نیروهای طبقاتی ائتلاف کرده ایم، و اتحادیه ی کارگران و سربازان و فقیرترین دهقانان را ساخته ایم.

"دسته بندی های سیاسی از میان می روند، اما منافع بنیادی طبقات باقی می مانند. حزبی موفق است که بتواند خواسته های بنیادی طبقه ای را درک و ارضاء کند... ما از ائتلاف پادگانان، که عمدتاً از دهقان ها تشکیل شده است، با طبقه ی کارگر به خود می بالیم. این ائتلاف در آتش آزموده شده است. پادگان پتروگراد و طبقه ی کارگر دست در دست پا به میدان مبارزه ای گذاشتند که نمونه ای کلاسیک در تاریخ انقلاب های همه ی اقوام و خلق هاست.

"آویلوف از مشکلات وسیعی که در برابر ما قرار دارند سخن گفت. او پیشنهاد می کند که برای رفع این مشکلات، ائتلاف کنیم، اما او سعی نکرد

فرمول خود را باز کند و به ما توضیح دهد که منظورش از ائتلاف چیست! ائتلاف گروه‌ها، ائتلاف طبقات، و یا صرفاً ائتلاف روزنامه‌ها؟...

"به ما می‌گویند شکاف موجود در میان دموکراسی ناشی از سوء تفاهم است. وقتی کرنسکی نیروهای ضربتی به جنگمان می‌فرستد، وقتی با رضایت کمیته‌ی اجرایی مرکزی ما را در حساس‌ترین لحظه‌ی مبارزه با بورژوازی از تلفن محروم می‌کنند، وقتی ما را بی‌امان زیر ضربات خود می‌گیرند- آیا می‌توان از سوء تفاهم سخن گفت؟

"آویلوف به ما می‌گوید: نان کم است، باید با دفاع طلب‌ها ائتلاف کنیم. آیا گمان می‌کنید که این ائتلاف مقدار نان را زیاد خواهد کرد؟ مسأله‌ی نان مسأله‌ی برنامه‌ی عمل است. مبارزه با سقوط اقتصادی مستلزم نظام مشخصی در میان رده‌های پائین است، و ارتباطی با دسته‌بندی‌های سیاسی رده‌های بالا ندارد.

"آویلوف از اتحاد با دهقان‌ها حرف می‌زند: اما باز هم باید پرسید که او درباره‌ی کدام دهقان صحبت می‌کند؟ امروز، در همین جا نماینده‌ی دهقان‌های تور بازداشت آوکسنتیف را درخواست کرد. باید مابین این دهقان توری و آوکسنتیف که زندان‌ها را از اعضای کمیته‌های دهقانی پُر کرده است، یکی را انتخاب کنیم. ما به نام ائتلاف طبقه‌ی کارگر و دهقان‌های فقیر، ائتلاف با کولاک‌های کشاورزی را قاطعانه رد می‌کنیم. ما همراه با دهقان‌های تور بر علیه آوکسنتیف موضع می‌گیریم. ما به طور لاینفک تا به آخر با آنان همراه خواهیم بود.

"هرکسی امروز در پی سایه‌ی ائتلاف بدود، رابطه‌ی خود را با زندگی تماماً قطع کرده است. سوسیال رولوسیونرهای چپ هر چه با حزب ما بیشتر

مخالفت کنند، به همان نسبت پایگاه خود را در میان توده ها بیشتر از دست خواهند داد. هر گروهی که در برابر حزب طبقه ی کارگر، که تهی دستان روستاها متحدش شده اند، به مخالفت برخیزد، فقط از انقلاب گسسته است و بیس.

"ما علناً و در برابر چشم همه گان پرچم انقلاب را برافراشتیم. فرمول سیاسی این قیام چنین بود: تمام قدرت به دست شوراها. از طریق کنگره ی شوراها. به ما می گویند: شما با قیامتان منتظر کنگره نشدید. ما می خواستیم منتظر شویم، اما کرنسکی حاضر نبود منتظر شود. ضدانقلابیون در خواب و خیال نبودند. ما به عنوان حزب وظیفه ی خود دانستیم که امکان تصرف قدرت را واقعاً برای کنگره ی شوراها فراهم آوریم. اگر دانشجویان نظامی کنگره را محاصره می کردند، کنگره چگونه می توانست قدرت را تصرف کند؟ برای به انجام رساندن این امر حزبی لازم بود که قدرت را از چنگ ضدانقلاب درآورد و به شما بگوید: "بفرمائید این قدرت، حالا باید قبولش کنید!" (هلله ی شدید و طولانی حضار.)

"با این که دفاع طلبی های رنگ و وارنگ در مبارزه بر علیه ما از هیچ کاری کوتاهی نکردند، ما آن ها را بیرون نینداختیم. ما به تمامی کنگره پیشنهاد کردیم که قدرت را به دست بگیرد. وقتی پس از تمام این حوادث از این تربیون درباره ی آشتی ناپذیری ما حرف می زنید، واقعاً چشم انداز حقیقی را مخدوش می کنید. هنگامی که حزبی محصور در ابری از دود باروت به نزدشان می آید و می گوید: `بیانید قدرت را همراه با هم به دست بگیریم!` آن ها به سوی دوما ی شهر می روند و با ضدانقلابیون علنی متحد می شوند!

آن‌ها به انقلاب خیانت کرده اند. و ما هرگز با آن‌ها پیمان اتحاد نخواهیم بست!

"آویلوف می‌گوید که برای مبارزه در راه صلح باید با سازش‌کاران ائتلاف کنیم. و در عین حال اذعان می‌کند که متفقین صلح نمی‌خواهند... آویلوف می‌گوید که امپریالیست‌ها به ریش اسکولف، نماینده‌ی بی‌مایه، خندیده‌اند. با این حال، اگر با دموکرات‌های بی‌مایه متحد شوید، صلح را تضمین کرده‌اید!

"برای مبارزه در جهت صلح دو راه وجود دارد. یک راهش آن است که نیروی اخلاقی و مادی انقلاب را در برابر متفقین و حکومت‌های دشمن قرار دهیم راه دیگر همانا اتحاد با اسکولف است که به معنای اتحاد با ترشچنکو و عبودیت محض در برابر امپریالیزم متفقین خواهد بود. ما در بیانیه‌ی خود پیرامون صلح، حکومت‌ها و خلق‌ها را در آن واحد مورد خطاب قرار داده‌ایم. این تقارن صرفاً جنبه‌ی صوری دارد. البته ما انتظار نداریم که بتوانیم با بیانیه‌های خود حکومت‌های امپریالیست را تحت تأثیر قرار دهیم، هر چند مادام که این حکومت‌ها وجود داشته باشند نمی‌توان آن‌ها را نادیده گرفت. ما تمام امید خود را بر این احتمال می‌بندیم که انقلاب ما سبب درگرفتن انقلاب اروپا شود. اگر مردمان طغیان‌گر اروپا امپریالیزم را خرد نکنند، ما له و لورده خواهیم شد. در این نکته شکی نیست. یا انقلاب روسیه تند باد مبارزه را در غرب به پا خواهد کرد، و یا سرمایه‌دارهای همه‌ی کشورها انقلاب ما را درهم خواهند شکست..."

صدائی از میان تالار می‌گوید: "راه سومی هم هست."

تروتسکی پاسخ می دهد: "راه سوم همان راه کمیته ی اجرایی مرکزی است. از یک سو اعزام نماینده به نزد کارگران اروپا، و از سوی دیگر تشکیل اتحادیه با کیشکین ها و کونوالوف ها. این راه، راه دروغ و ریاکاری است، و ما هرگز در آن گام نخواهیم گذاشت.

"البته ما نمی گوییم که معاهده ی صلح فقط در روز قیام کارگران اروپا امضاء خواهد شد. این احتمال هم هست که بورژوازی از ترس قیام قریب الوقوع ستم کشان، شتاب زده به فکر صلح بیفتند. موعدها از پیش تعیین نشده اند. قالب های واقعی آتیه را نمی توان پیش بینی کرد. مهم و ضروری است که روش مبارزه را مشخص کنیم، روشی که در سیاست های داخلی و خارجی اصول واحدی داشته باشد. اتحاد ستم کشان در این جا و همه جا- این است راه ما."

جان رید می نویسد: نمایندگان کنگره "با هلهله ای عظیم و اوج گیرنده از سخنان او استقبال کردند. آنان از این همه تهور، و از تصور رهبری و نجات بشریت، یک پارچه مشتعل شده بودند." در آن لحظه هیچ یک از بلشویک ها اعتراضی نکرد که چرا در یک سخن رانی رسمی به نام حزب بلشویک، سرنوشت جمهوری شوروی مستقیماً به گسترش انقلاب جهانی پیوند داده شده است.

قانون دراماتیک این کنگره عبارت از این بود که در پی و حتی در حین هر پرده ی مهم شخصیتی از اردوی دیگر ناگهان بر صحنه ظاهر می شد و زبان به اعتراض، یا تهدید، و یا اتمام حجت می گشود. نماینده ی ویکژل، یعنی کمیته ی اجرایی اتحادیه ی کارگران راه آهن، اینک درخواست کرد که سکوی خطابه فوراً و آنآ به او واگذار شود. او تهدید می کند که لازم است پیش

از رأی گیری پیرامون مسأله ی قدرت، بمبئی به میان جلسه بیندازد. این سخن ران- که جان رید در چهره اش خصومت آشتی ناپذیری می دید- نطق خود را با یک اتهام شروع کرد. سازمان او، "قوی ترین سازمان موجود در روسیه"، به کنگره دعوت نشده بود... از همه سو بر سر او فریاد کشیده شد که: "کمیته ی اجرائی مرکزی شما را دعوت نکرده." اما او به سخنان خود ادامه داد: و بدانید که ویکژل از تصمیم اولیه ی خود دایر بر حمایت از کنگره ی شوراهای، منصرف شده است. سخن ران شتاب زده به قرانت اتمام حجتی پرداخت که به وسیله ی تلگراف در سراسر کشور توزیع شده بود: ویکژل تصرف قدرت به وسیله ی یک حزب واحد را محکم می کند؛ حکومت باید در برابر "تمامی دموکراسی انقلابی" مسئول باشد؛ تا ایجاد یک حکومت دموکراتیک، فقط ویکژل خطوط راه آهن را کنترل خواهد کرد. سخن ران اضافه می کند که نیروهای ضدانقلابی به پتروگراد راه داده نخواهند شد؛ اما به طور کلی نقل و انتقال نیروهای نظامی از این پس فقط به دستور کمیته ی قدیم اجرائی مرکزی صورت خواهد گرفت. در صورت اعمال فشار بر کارگران راه آهن، ویکژل پتروگراد را از خواروبار محروم خواهد ساخت.

این ضربه مو بر تن کنگره راست کرد. رؤسای اتحادیه ی راه آهن می کوشیدند با نمایندگان مردم طوری حرف بزنند که گویی یک حکومت با حکومتی دیگر طرف است! حال که کارگراها و سربازها و دهقان ها زمام امور دولت را به دست گرفته اند، ویکژل به فکر امر و نهی کردن به کارگراها و سربازها و دهقان ها افتاده است! ویکژل می خواهد نظام دگرگون شده ی قدرت دوگانه را تبدیل به احسن کند. دموکرات های ویکژل می کوشیدند بر اهمیت فوق العاده ی راه آهن در اقتصاد و فرهنگ کشور تکیه کنند، نه بر

تعداد اعضای سازمانشان، و دقیقاً به این ترتیب شکنندگی معیار دموکراسی صوری را در مورد مسائل بنیادی مبارزه ی اجتماعی به نمایش گذاشتند. به راستی که انقلاب در امر آموزش نابغه است!

در هر حال، سازش کاران لحظه ی خوبی را برای وارد آوردن این ضربه انتخاب کرده بودند. سیمای هیئت رئیسه مشوش بود. خوشبختانه ویکرژل ارباب بلامنازع راه آهن محسوب نمی شد. کارگران راه آهن در بخش های کشور عضو شوراهای شهرها بودند. حتی در کنگره، اتمام حجت ویکرژل با مقاومت برخی از نمایندگان مواجه شد. مثلاً نماینده ی تاشکند اظهار داشت که: "تمامی توده ی کارگران راه آهن در بخش ما صریحاً از انتقال قدرت به شوراهای حمایت کرده اند." نماینده ی دیگری از طرف کارگران راه آهن ویکرژل را یک "لاشه ی سیاسی" نامید. این گفته بی تردید مبالغه آمیز بود. ویکرژل با اتکاء به قشرهای فوقانی و نسبتاً کثیر کارمندان راه آهن، از سایر سازمان های بالادست سازش کاران نیروی حیاتی بیشتری برای خود حفظ کرده بود. اما ویکرژل بی تردید با کمیته های ارتش و یا کمیته ی اجرایی مرکزی هم سنخ بود. ستاره ی ویکرژل به سرعت رو به افول نهاده بود. کارگران در همه جا مابین خود و کارمندان تمایز می نهادند؛ کارمندان دون پایه خود را در برابر کارمندان بلندپایه قرار می دادند. اتمام حجت گستاخانه ی ویکرژل مسلماً این جریانات را تسریع می کرد. خیر، رؤسای ایستگاه ها نمی توانند لکوموتیو انقلاب اکتبر را از حرکت باز دارند!

کامنف با اقتدار تمام اعلام کرد که: "در حقوق قانونی این کنگره جای تردید نیست. ترکیب و حد نصاب لازم این کنگره را ما تعیین نکردیم، بلکه کمیته ی

پیشین اجرائی مرکزی آن را تعیین کرد... کنگره عالی ترین ارگان توده ای کارگر و سرباز است." بازگشت به دستور روز!

شورای کمیسرهای خلق با اکثریت قاطع به تصویب رسید. قطع نامه ی اویلوف، بنا بر تخمین بسیار سخاوت مندانه ی سوخانوف، ۱۵۰ رأی، که بیشترش از آراء سوسیال رولوسیونرهای چپ تشکیل می شد، به خود اختصاص داد. آن گاه کنگره به اتفاق آراء ترکیب کمیته ی جدید اجرائی مرکزی را تأیید کرد. از ۱۰۱ تن عضو- ۶۲ بلشویک، و ۲۹ سوسیال رولوسیونر چپ، قرار بر این شد که عضویت کمیته ی اجرائی مرکزی در آینده با نمایندگان شوراهای دهقانی و سازمان های تجدید انتخاب شده ی ارتش تکمیل شود. جناح هائی که کنگره را ترک کرده بودند اجازه یافتند که متناسب با عده ی خود تعدادی نماینده به کمیته ی اجرائی مرکزی بفرستند.

دستور کار کنگره به اتمام رسید! حکومت شوروی تأسیس شد. برنامه ی این حکومت معلوم شد. حال وقت آغاز کار بود. و از حیث کار کمبودی در میان نبود. در ساعت پنج و پانزده دقیقه ی بامداد، کامنف ختم کنگره ی مؤسسان رژیم شوروی را اعلام کرد. پیش به سوی ایستگاه های راه آهن! پیش به سوی موطن! پیش به سوی جبهه! پیش به سوی کارخانه ها و سربازخانه ها! پیش به سوی معادن و روستاهای دوردست! نمایندگان خمیره ی انقلاب پرولتری را در قالب فرمان های شورا به چهار گوشه ی کشور خواهند برد.

آن روز صبح، ارگان مرکزی حزب بلشویک، بار دیگر تحت عنوان *پراودا*، چنین نوشت: "می خواستند که ما قدرت را به تنهائی در دست بگیریم. تا به

تنهائی با مشکلات وحشت ناک کشور دست و پنجه نرم کنیم... بسیار خوب! قدرت را به تنهائی در دست می گیریم، و در این راه بر رأی کشور تکیه و بر کمک دوستانه ی پرولتاریای اروپا حساب خواهیم کرد، اما اینک پس از به دست گرفتن قدرت، دشمنان انقلاب و خراب کاران را با مشتی آهنین جواب خواهیم داد. آنان رویای دیکتاتوری کورنیلوف را در سر می پروراندند... ما به آنان دیکتاتوری پرولتاریا را خواهیم داد..."

منبع: انتشارات فانوس چاپ اول تهران، آبان ماه سال ۱۳۶۰

ترجمه: سعید باستانی

بازنویس: یاشار آذری

آدرس اینترنتی کتاب خانه: <http://www.iwsn.org/nashr.htm>

آدرس پستی: BM IWSN, London WC1N ۳XX, UK

ایمیل: yasharazarri@yahoo.com

مسئول نشر کارگری سوسیالیستی: یاشار آذری

تاریخ بازنویسی: ۱۳۸۶